

صبح امروز آقای نخست وزیر در مراسم شروع ساختمان جاده سوم شیران که با حضور
 عده کثیری از رجال ، روزنامه نگاران و اهالی محل تشکیل شده بود گفت :
 « چندی قبل اطلاع داده بودیم که در مدت خیلی کوتاهی کارگر پیدا نخواهد
 شد و از این بابت نیز همه شکایت خواهند داشت ، روزنامه توفیق هم دستمان انداخته بود
 و عکس مرا کشیده بود که در حمام هستم ولی کارگر گیر نمیآید . با این وجود من پیش بینی
 قبلی را تکرار میکنم که پس از سه ماه بیائید و بگوئید کارگر گیر نمیآید » (خنده حضار)
در اینموقع آقای نخست وزیر خودش هم بخندید و افتاد
 « نقل از روزنامه های خبری عصر پنجشنبه ۲۰ و ۲۱ خرداد ۱۳۴۲ »



کاکا :- حالا دیدی خنده ت میگیره
 باد زیر وندت میگیره



اینهم يك جور شده!

يكی از دوستان نزدیک کاکا که طی يك مسافرت چندماهه از چند کشور اروپائی دیدن کرده و اخیراً بتهران برگشته بر شبها در مجامعی ضمن تشریح مشاهدات خودش میگفت:

برجسته ترین سیستمی که از یکی دو ماه قبل با نظرفی سران کشورهای مترقی برای اصلاحات و رفورم های اجتماعی انتخاب کرده اند سیستم «بازگور کردن» دردها و مشکلات و افشا کردن فسادهای مخفی است بدین ترتیب که مسئولین امور يك کشور بجای آنکه وقت خودشان را هدر بدهند و با فساد مبارزه کنند و دردها و مشکلات اجتماعی را از بین ببرند دم بساعت مصاحبه های مطبوعاتی یا رادیویی یا تلویزیونی ترتیب میدهند و با سخن بسیار تند و «مردم پسندی» پرده ها را کنار میزنند و فساد دستگاه هارا میریزند روی دایره. اینکار چند حسن دارد از جمله آنکه هم فاسدین بفاسدشون ادامه میدهند و هم «جنگ» با فساد وقوع نمیبیرونند و «صلح» دایمی بین مسئولین امور و فاسدین ادامه پیدا میکند و هم اولیای امور دستاویزی برای مصاحبه ترتیب دادن و نطق انقلابی کردن، دارند ولی در کشور ما مردم غریبهارا میگیرند و در دادگستری محکوم میکنند و بعد هم پدرشان را در میآورند. ناگفته نماند که دوست کاکا این حرفها را فقط و فقط باین منظور میزد که تفوق کشورهای مترقی را نسبت به ما ثابت کند تا این از آنکه اگر کشورهای جلو افتاده یکی دو ماه است که این سیستم را انتخاب کرده اند ما نیز يك دو سال است که از این سیستم استفاده میکنیم.

بهر حال چون دیدیم دوستم بعزت يك مسافرت نسبتاً طولانی از وضع ما بکلی بیخبر است در مقام روشن کردن او بر آمدم و گفتم:

افسوس که تازه از فرنگ برگشته ای و هنوز فرصت مطالعه نطق های آتشین رجال کشور خودمان را پیدا نکرده ای والا این حرفها را نمیزدی اما خوب حالا هم دیر نشده روزنامه هایی که نطق های آتشین و ضد فساد رجال مارا چاپ زنده هم موجودند مخصوصاً روزنامه هایی که یکی دو نطق اخیر شهرتار تهران را منتشر کردند، اگر مایل باشی میتوانی به آرشبو توفیق مراجعه کنی و با مطالعه یکی دو روز نامه به بینی که شهرتار ما بجای از بین بردن فساد چه نطق تندو شرانی ایراد کرده و چگونه دزدها را از کار کوتاه کند و بعد بگوید مژده ای مردم تهران که من چنین کاری کرده ام اما او اینکار را نکرد و فقط به افشا کردن فساد مخفی و دکلفت گهتن به مفسدین اکتفا نمود چرا؟ برای اینکه دنیای متمدن امروز جز این سیستم، سیستم دیگری را برای رفورم های اجتماعی و اصلاحات عمیق نمی پذیرد! دنیای امروز دنیای حرف است و ماهم که جزئی از دنیا هستیم باید با حرف به پیش برویم کما آنکه گفته اند:

به عمل کار دنیا یاد رود سخنرانی کن!

کاکا توفیق

شمن و سنگ

«در بیمارستان شهنواز تبریز طی يك عمل جراحی از کیسه صفرای زنی ۳۷۲ عدد سنگ ریز و درشت بیرون کشیده شد»
(اطلاعات چهارشنبه)
کاکا - تا اون باشه دیگه تون زیادی نخوره!!

مر تاض فقیر:- ای آقا یونا، پول ندارم بیخ بخرم روش بشینم، خدا عوضتون بده، دو تا از میخچه های پاتون بمن مستحق کمک کنین!
مرض - برای رفع بیخوابیم فرص تجویز میکنید؟
دکتر :- خیر، تماشای «تلویزیون» را!

حل مشکل مسکن!

ترکی نیمه یز!

داوا کردیم!!

... کینه باز ناچار اولدوم پریشب، من باین «کاکا توفیق» که خودش را توی بیزیم توفیق بوجور لوس کرده است «داوا» کنم. البته سیزباخچی میدانید که منیم غرضیم از «داوا» همان «دعا»ی خودمان است. من عرض ایلدرم «داوا» کردیم. اما سیزبویورور سیز «دعا» کردیم.

اساساً بین من و «کاکا» همیشه بیس مختصر کدورت برقرار دور، اونین دلش میخواست من اونه فقط مطلق «کاکا» چاغزیم!! منیم ایله لچ میکنم اونه میگویم «قره کاکا»! آخر کاکا که ساده کاکا نمیشود. اصلاً کاکا خود بخود یعنی «قره». آنهم لاپ قره!!

پریشب همین «قره کاکا» گلدی توی جلسه رسمی توفیق، منیم بغل دست امر گیده... آنقدر منه افتاده تحویل و برر، دیرسن دماغ فیلین آمده است پائین...

اونه میگویم توی بومملکت، سن اصلاً نه کاره سن! میگوید سنه نه؟! باز با وحالی ایله دیدیم که «سنه نه» منیم جوا بیم اولمادی. باید بگوئیم سنین شغلین نمند دور! منیم سر اندر یا بر میگردد نگاه میکنم انگار پدرین ارنین طلبکار است. بعد اخم میکنم، با ناز و کرشمه فرمایش بویورور که «منیم آدیم فضولباشی دور!»

سن آلاه اینهم فرمایش اولدی؟ بیس نفرسیاه، قره، برزنگی بیاید بیزیم ولایت، آنهم بالادست بنده تمر گیدن کنه، بعدهم بگوید منیم آدیم فضولباشی دور!

سیزه نیه در دسوریم؟ عرض ایله دیدیم سنین میدان فضولی چقدر وسیع است... در چه کارهائی فضولی ایلسن؟! ولی آدام، با پرروئی گفت، هر نه که دستم برسد در آن وارد معرکه اولام!

گفتم: مثلاً... گفت: معقولانه وارد میشوم... منتقوله وارد میشوم... هر نه دستم برسد رسوا ایلدرم، قندگران اولسا، داد و فریاد چخارم!...

نان خراب اولسا بوقوکر ناچالیرم، هر کس بیزیم مخالفتی دروغ وعده ویرسون اونه دست میاندازم. خلاصه، هر سوادخ دن، هر بازاره، هر کوچه به، هر خیر بشود منته خیر میکنند منتم صحنه میگذارم میدم دست مردم گولماخ گولماخ دست-جمعی میرقیم...

دیدیم مثلاً بر سر انتخابات مسئله هم فضولی ایلسن؟! غیبه با دانداخت ددی، البته که!... اصولاً انتخابات مسئله برای «قره کاکا» بیر مهم مسئله حیاتی مماتی دور!! گفتم فقط حیاتی دور یا صماتی دور؟!... شمش را «شاراپ» با سدی

چیکار کنم؟ چیکار کنم؟

ف. بیبونی

میخوام زرخ برق وآب، فرار کنم فرار کنم فرار کنم، کجا برم؟ کجا برم؟ چیکار کنم؟ بکید: برم رو پشت بون، هوار کنم هوار کنم یا که نماینده بشم سوکوتو اختیار کنم؟ چیکار کنم؟ چیکار کنم؟

نه منصب و مقام میخوام، نه ثروت و منال میخوام نه فکر زن گرفتیم نه سبب و برتقال میخوام تا بستونا یذره بیخ، زمستونا ذغال میخوام

میخوام با غول کشتگی همیشه کار زار کنم چیکار کنم؟ چیکار کنم؟

نه مستشیر دولتم، نه نوکر سفارتم نه شهردار ملک ری، نه عامل شرارتم نه کدخدای جوشقان، نه منشی وزارتم نه حاجی محلام که قندو احتکار کنم چیکار کنم؟ چیکار کنم؟

وکیل ما فلانیه، اگر نشد سرم بیس من نمیگم چه جور میشه تا که کنی تو غوغا سینه بدی جلوبگی مشوچو دیگران نش و کره اسم این و آن برای تو قطار کنم چیکار کنم؟ چیکار کنم؟

قندوشکر کرون شده، کرون شده، کرون شده دلم ز درد هجر جایی خوشنده، چه خوشنده گروتر از دوماه پیش، بهای قرص نون شده اگر که باورت میشه حقایق آشکار کنم چیکار کنم؟ چیکار کنم؟

«بیشتر تخلفات رانندگی، مربوط به تاکسیهای متعلق به افسران شهربانی و راهنمائی است»



- پس چرا خلاف کردی؟
- قربان، تا کسی متعلق بخود تونه.
- پس مرخصی، برو!!

اسم باعسما

گفت - فلانی، دیدی دخنك ترین، سینمای تهران باز چه کلکی زده؟ گفتم - نه، چکار کرده؟ گفت - اسم فیلم «یسر رنگ» پریده «راورداشته» من ارث باهام را میخوام، گذاشته و داره برای سومین بار بمردم قالب میکنه... آخه یکی نیست باین بابا بکه که تواز جون ما مردم چی میخوای؟! گفتم - ایشانیم برای اینکه تو ارمثال تو بفهمید از جو قتان چی میخواد این اسم را روی این فیلم گذاشته!

منیم دهنیم، دندناهایم هامی سی ریخت توی دهنم. بعد هم شروع کرد «یامان» دادن، اول پدریم شروع ایله دی و آخر سر هم به نوه ام ختم ایله دی که فلان فلان شده سن که هنوز بیلمیرسن «سوژه» نمند دور، بیلمیرسن سیاست نمند دور بیلمیرسن کاکا وظیفه سی نمند دور، باین تعفن آمدی پهلو دست منتم تمر گیده کردی، کثیف باز بیردانه دیگر «شاراپ» زد توی صورت ما! منیم دا با خودم گفتم اصلاً دیوانه آدم هر وقت می بینی اونه محل نگذار... قره کاکاهم همچین!! مرحمتیز آرتوخ!!



تذکر : طبق دستور اکید پرفسور مولی تدریس دروس دانشگاهی قدغن شده بود علتش هم این بود که کاکا پس از مشاهده یکی از دروس فوق الذکر در کلاس مزبور بوسیله یک عدد «چخماق لاستیکی» پرفسور را مورد نوازش قرار داده بود بنده هم که بایک عدد دستمال یزدی تروتمیز ا برای جلب موافقت بحضورشان رفتم بایک پس گردنی محکم و لذت بخش ا ومقداری اردنگی دست اول ۱۱ به گرمی ا پذیرائی شدم - تا پریروزها که کاکا بدون خبر قبلی دستور دادند : تدریس بلا مانع است و بنده هم با اجازه دکتر مولی مشغول شدم

کتاب مستطاب مالیه هموی

فصل اول تعریفات - در علم مالیه از مخارج عمومی و تأمین آن بوسیله درآمد عمومی بحث میشود

۱- مخارج عمومی - تمام پولهایی که در سازمانهای دولتی خرج میشود جمعا مخارج عمومی نامیده میشود از آنجمله است : اضافه کارمندان شرکت میلی نفت، حق الکورتاز ماشین نویسهای سازمان برنامه ۱۱ وغیره ...

۲- درآمد عمومی - پولهای بی زبانیکه بعنوان مالیات و غیره (؟) از بنده و جنا بعالی اخذ میشود ، درآمد عمومی نامدارد - مالیاتها هم بر ۳ نوعند

الف- مالیاتهای غیر مستقیم - که بطور مستقیم دخلش را میآورند

ب - مالیاتهای مستقیم - که کله گندها با چرب کردن سیبل مالیهچیها ا من غیر مستقیم از زیرش در میروند!

فصل دوم- منابع درآمد دولت - که عبارتند از : مالیاتها و قروض عمومی البته دولتها درآمدهای دیگری از جاهای دیگر مثل نفت و دخانیات و غیره ... دارند که خیلی جزئی ۱۱ هستند و اهمیت ندارند بهمین جهت از ذکر آنها میکندیم مالیاتها هم که گفته شد - باقی میماند قروض عمومی که با ید حواستان را خوب جمع کنید.

دولت وقتی درآمدهای جزوی (؟) نداشته باشد و مالیات را هم نتواند وصول کند متوسل به استقراض میشود (البته گاهی از اوقات برای خالی نبودن عریضه ۱۱ هم قرض میکند ولی چون این فضولیها بمن نیامده از ذکرش خودداری میکنم)

یک آقائی بنام «آدام اسمیت» که او را پدر علم اقتصاد هم میکویند، آمده یک غلطی کرده که بعلمه «دولتها وقتی قرض بکنند همچنین و پرچین میشود» ولی عدهای معتقدند که قرض نه تنها ضرری ندارد بلکه برای سردرد و درد کمر هم نافع است (ببخشید ، اونی که من میگم قرص است - قرض برای چیز دیگه خوبه)

تذکر - پاره ای از افراد طوری به قرض کردن معتادند که اگر سرموعد به آنها نرسد کمیتشان لنگ میشود (درست مثل مرفینها) و برای اینکه خیطی بالا نیآورند میدانن و در میرن (اینوخودشون گفته اند - بنده سگ کی باشم که همچین غلطی بکنم)

فصل سوم - انواع استقراض

استقراض بر دو نوع است

۱- استقراض از مردم - که مدتی است سروصدایش بلند شده ولی چون مردم خودشون مقروضند! باید گفت: «این اما مزاده معجزه ای نمیده!»

۲- استقراض از کشورهای خارجی - که ... (مولی همچنین بمن چشم غره میره که انکار اسم نجاست را برده ام) اصلا با یا ، پاشین از کلاس برین بیرون - بفارین این به لقمه نونی را که داریم بی دردرس زهر مار بفرمائیم!

آهای باشماها هستم - برین بیرون و گر نه میکملولو - بیاردها - گردن شکسته فومی «آموزگار بی مزد کلاس توفیق»

ضدو نقیض!

۱- سیاست علم اجرای «آرام» سیاست دکتر امینی است

۲- اصلاحات ارضی «بشدت» اجرا خواهد شد (جراثم)

توفیق - قربون برم خندارو - یک بوم دو هوارو - اینور بوم گرمارو - اونور بوم گرمارو!



کلفت صدر اعظم - آقا ... آقا ، آردتون یادتون رفت ؟!

جنبل و جادو هوس دارم!

شیخ ابوالریش

تو این گرماعزیزم شربت لیمو هوس دارم
 ازون لیموی دست اول و خوشبو هوس دارم
 بود خر بوزه دیگر قیمت خون پدرجانم
 بجای آن جیکر من از تو دستنبو هوس دارم
 چپیدن توی آغوش تو کیف دیگری دارم
 بیا چون من کباب بره و آهو هوس دارم
 مثال پیر مردان گوشت لخم و تازه میخوام
 بمثل کودکان شیر خور «جو جو» هوس دارم
 از اینهایی که گفتم ؛ نه نمیخوام حالادیکه
 از اونهایی که میدادی باون بارو هوس دارم
 خیال خام را بنکر که در این دور وانفسا
 تو از ما بهترون یک آدم یکرو هوس دارم
 ز بس ریشم برای کار، دست این و آن افتاد
 شدم بی ریش و حال صورتی پر مو هوس دارم
 ز دکترها ندیدم خیر جز چاییدن مردم
 از اینترو جای دکتر، جنبل و جادو هوس دارم
 بیا بر حال من ایدوست لبخندی بزنی زیرا
 در این گرما ا ناروسیب وزرد آلو هوس دارم!

پیشنهاد با گره!

اخیرا ثابت پارسال امیلیاردر وطنی! بمنظور تثبیت وضع اقتصادی کشور و جبران کسر بودجه یک پیشنهاد با گره! و بی سابقه بدولت کرده و اظهار داشته که عملی ترین راه برای رفع مضیقه مالی اینست که بجای اضافات کارمندان همچنین ده درصد حقوق آنان ، اوراق قرضه ۱۸ ماهه به آنها داده شود!

کادر اقتصادی روزنامه فکاهی توفیق ضمن تشویق و تقدیر از این مغز متفکر! پیشنهاد میکند که آقای ثابت پارسال با آنهمه نبوغ ذاتی! غیر از طریق «استفاده از یادها!» که قبلا کشف شده ، طریق دیگری کشف و ارائه دهد تا کارمندانی که هشتان گرو نشان است بتوانند این اوراق کاغذی را تبدیل بریال کنند و با آن قوت لایموت تهیه نمایند!؟



دو چرخه فیلیپس

چه صحنه های جالبی
 یا لا ... بدو ... شتاب کن
 باین خاتم نگاه کن
 بقیه را جواب کن
 آهای خیال بد نکن!
 دل خودتو مجاب کن
 دوشاخ و ترمز را ببین
 فطر باون رکاب کن
 اگر حساب سرت میشه
 بیا بشین حساب کن
 بایک «دو چرخه فیلیپس»

مدام قشج باب کن
 توهم سلیقه داشته باش
 «فیلیپس» انتخاب کن
 خلاصه از بیس خرید
 شتاب کن ، شتاب کن

جارختی!

پدر یکی از دوستانم آدم قدیمی صاف و ساده ایست که هنوز با لباسهای مدل قدیم یعنی شلواری که بجای کمر بند از روی شانه کش دارد اداره میرود! و در اداره پشت سر خودش پدیوار میخی کوبیده است بحساب آن میخ جای مخصوص کتوها است - یک روز رئیس اداره برای بازرسی میآید و ناگهان چشمش میافتد به میخ و میپرسد آقا این میخ چیست یارو میکوید: «قریان جاکشیه!»
 خر مشهر - ن - ا - دونه

وکیل واقعی!

اولی - من هیچوقت الزاماً بگاندیداهای حزبی رای نمیدم ، بلکه هر کسی را که بهتر باشد انتخاب میکنم ، هر کسی که وکیل واقعی مردم باشد .
 دومی - خوب ، اما ، از کجا میتوانی قبل از اینکه آراء خوانده شود تشخیص دهی وکیل واقعی مردم کیست!
 «کوفته قلقلی»



بگو: بیاعمو روزت سیاه است! بنه درتوش باتری بزرگ را که نتوانی تو با چشم مجبزه خودت را راحت از این لنگ ولنگ کن دوامش قابل باور نباشد

اگر دیدی که ناپینا و چاه است ، برایش یک چراغی کن مهیا چنان راه خودش را میکنند گز برای رادیو فکر بزرگ کن که باتری از بزرگ بهتر نباشد

در لباسهای مدامسال سینه کمی بازتر از سال پیش است



هفته گذشته آقای صدراعظم برای حفظ جان مردم برای اولین بار دستوری صادر کردند باین مضمون که اگر اتوبوسی بین راه واژگون شود رئیس شهریانی مبدأ حرکت اتوبوس از کار برکنار میشود. هر چه فکر کردم که چه حاشیه‌ای بر این مطلب بنویسم دیدم گویا تر از این بیت حاشیه‌ای نمیشود بر آن نوشت.

گنه کرد در بلخ آهنگری
به شوشتر زدند گردن مسگری
در روزنامه کیهان دوشنبه -
هفته گذشته در صفحه دوم خانی عکس بی حجابش را گراور کرده بود و به مناسبت چهلمین روز درگذشت همسرش مطلبی نوشته بود که مضمونش این بود « من همان کسی هستم که همسر از کسانی بود که مبارزات مردم الجزایر را می ستودا، »
جل الخالق و بر روایت دیگر العظمت لله !

بدنبال مسافرت آقای دکتر -
امینی نخست وزیر انقلابی سابق ، شایعات گوناگونی در میان مردم پیدا شده ، عده‌ای میگویند برای منالجه پارویارفت ، عده‌ای میگویند برای استراحت رفت و عده‌ای میگویند که در رفت و لی تنها شایعه‌ای که پیش از همه شایعات مقرون به حقیقت است و باور کردنی است این است که آقای دکتر امینی صرفاً برای دستگیری متنفذین و مقصرین و کله گنده‌هایی که از ایران گریختند و بارویا رفتند باین مسافرت اقدام نمود تا شخصاً آنها را دستگیر و محاکمه و بر نامه مبارزه با فساد را تکمیل نماید .

ممکن است شما این شایعه را قبول نکنید ولی بارواح خاک پدر هر چه دزد است عین حقیقت است ، شك نکنید که آدم منفی بافی بهجامعه معرفی خواهید شد .

... میگویند شب جشن مشروطیت از پی آزاد یخواهان از سروکول مجسمه فرشته عدالت که در صحن مجلس قرار دارد بالای می روند و «انگلش» میکنند و برای شروع انتخابات به لنگ می بندند و قربان صدقه اش میروند فرشته خانم عصائی میشود و از کوره در -
میروند و نیزه‌ای را که بدست دارد «حواله» آزادی خواهان میدهد و میگوید این نیزه به «نه بدتر» کسی که فرشته آزاری کند و پیش از این سرپس من بگذارند ولم کنید که خدا خانه ظلمتان را خراب کند !

میگویند در فحش وزیر فرهنگ انقلابی کابینه انقلابی تر آقای دکتر و قهرمان مبارزه با پیسوادی چندی

بلهجه شیرازی

ناصر جهانگرد

کاکو چون غصه نخور ...؟

بق مکن هی کاکو چون خوب همیشه بازارو - ها آ ؛
میشه ارزون چبری چیتو و چلسوارو - ها آ ؛
در زندون میشه تخته - در مجلس میشه واز
تاجرو هم میکنه واز در انبارو - ها آ ؛
مرد و زن ور می چفن شادو پلنکک میزنن
مطربو کوک میکنه سنتور و تارو - ها آ ؛
ظلم و اجحاف و چلخته خوری میره ز میون
بین قصابو و بقالو و عطار و - ها آ ؛
اونکه جز نون پتی شوم ونهاری نداره
پک زند بلنم و شنکول پسیکار و - ها آ ؛
همه روزه ز خوشی پر میخوره ، قاره میده
همه شو سر میکنه شیشه خلارو - ها آ ؛
کاکو چون غصه نخور ، پيله نکن ، آه مکش
که توهم نومیکنی کفشو و شلسوارو - ها آ ؛
فکر آن باش که را بندازی پک خونه واسام
آبرو ریز شده ، گوشه دیوارو - ها آ ؛
دره مجلس بگمون تو میشه واز ؟ - نه !
من شنیدم میخووا وازش بکنه یارو - ها آ ؟

چرا مارلین مونرو و خووش را کشت؟

عقاید مفسرین هنری ایران در باره علت خودکشی

خانم مارلین مونرو

هفته گذشته خبر نیکار هنری ما در هالیوود که هم نان کره ای و قطاب و بامیه میفروشد و هم تازه ترین اخبار هنری حتی تعداد ماچ و بوسه های ردوبدل شده را برای ما مخاطب می کند ضمن ارسال تلگرافی با نوار سیاه پیوست چند قطره اشک اطلاع داد که شب قبل خانم مارلین مونرو ستاره سکسی و موبور هالیوود با خوردن مقدار زیادی قرص خواب آوربد یارسانی شتافت و اندامی را که میلیونها نفر مرد کافرو مسلمان از دیدنش آب از لک و لوجه شان سرازیر میشد

بی رحمانه بدست نگیرین سپرد .
و جامعه‌ای را که چشم امیدشان ا به پاسن نامبرده بود داغدار ساخت . البته در باره علت این خود کشی عقاید مختلفی وجود دارد که ما اینک برای مزید اطلاع ، چندتای آنرا که بی غرضانه اظهار شده درج میکنیم :

دوشیزه فلانک میرقناری

ستاره بچه سال دوست خانوادگی پرویز یا هقی در باره خود کشی خانم مارلین مونرو عقیده دارد که حتماً «هن» بهش دیر رسیده !

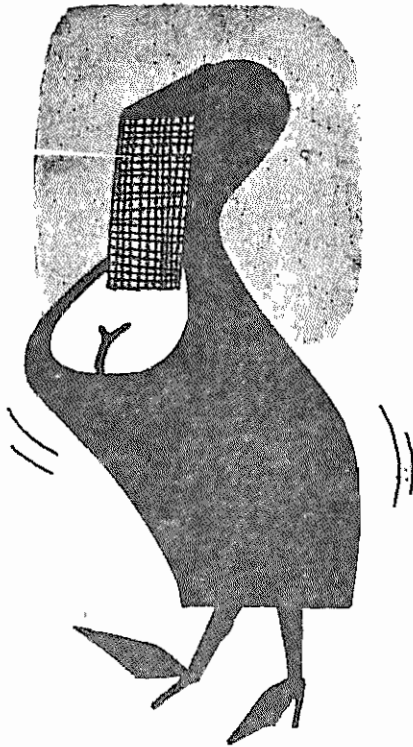
خانم فخری خورشیدی که

تا بحال سه چهارتا شوهر شور و شور عوض کرده اظهار میدارد شاید

دستگیره ! ...

- در اتوبوس پیر مردی بدختر خانمی که ایستاده بود گفت :
- اجازه بدهید من بشما دستگیره‌ای نشان دهم که بگیرید !
- آقا من خودم میدانم خواهش میکنم فضولی نکنید !
- پس در اینصورت لطفاً کراوات بنده را که بجای دستگیره گرفته‌اید ول کنید !

قبل در مجلسی مورد انتقاد اهل مجلس قرار گرفته و یکی باو میگوید تو که دم از «پاکی» میزدی دیدی بدتر از همه بودی ؟
وزیر فرهنگ انقلابی از جا در میروند و تقویم بغلی اش را بیرون میکشد و بادست روی آن نیکو بدو میگوید قسم باین کتاب مقدس که من پاکترین فرد روزگارم !



بدون شرح !

اتوبوس عوضی !

مجید هر شب که از سر کار بر میگشت سری به میخانه میزد و کله اش را گرم میکرد ، آنشب در شرابخوری زیاد روی کرده بود . وقتی میخواست بخانه اش رود با عجله سوار اتوبوس شد و ضمن دادن بلیط گفت :

- داداش ! راه آهن که رسیدی منو پیاده کن .

- عوضی سوار شدی ، این اتوبوس میدون فوزیه میره

- پس نیکه دار تا پیاده شم .

مجید پیاده شد و توی اتوبوس دو می رفت ، بعداً معلوم شد که این اتوبوس هم بشیران میرود ، باز پیاده شد و رفت توی اتوبوس سومی . تصادفاً این ماشین به راه آهن میرفت ولی چون او آخر شب بود فقط آخوندی که از مجلسی روضه بر میگشت سوار ماشین بود .
مجید رویش را بطرف آخوند کرد و گفت :

- چطور آشیخ ؟

آخوند جواب داد :

- اینقدر عرق نخور ، این راهی که تو میروی به جهنم ختم میشود .
مجید با شنیدن این جمله از جایش بلند شد و به راننده گفت :
- آقا نیکر دار ، عوضی سوار شدم ، من میخواستم برم راه آهن !

نشر مققع !

آدم بی سواد . . . کوره
برق تهران . . . بی نوره
زندگی آدم چاخان . . . جوهره
کار دختران حوا . . . عوره
بدش انداختن به توره
افتادن به تور ایشان هم . زوره
آدم هالو پیش همه . بوره
سرگرمی اشخاص عملی ! فوره
راه وصال نیز . دوره
فصل انتخابات فصل . سوره
فزرت همه از گرما . قصوره
وبالاخره گمان کنم که نمک . شوره
مصداقها

ریش !

رئیس اداره با چهره برافروخته پسر آخ یکی از کارمندان رفت و گفت :
- اگر میخواهی در این اداره کار کنی هم باید در کار خود دقیق باشی و هم نظافت را رعایت کنی ، چرا امروز ریشت را اصلاح نکردی ؟
کارمند جواب داد :
- آقای رئیس میخواهم ریش بگذارم لذا . . .
رئیس حرف او را قطع کرد و گفت :
- این کاریست که مربوط به خودت است اگر دوست داری ، بگذارید ولسی فقط در غیر ساعات اداری . . .

کلمات قطار

● سیوراگر بسموات رود در فکر انتخابات است و کارمندان را در خواب باشد در فکر اضافات .
● در فحش را دور از صندلی وزارت مهرس چون میگر آنکه که حقوق یکروز (۱) خود در جیبش نهی و میگردنی در پیشش .

● وکیل بی تدبیر فزایند محن است و مجلس بی وکیل لولو و سرخرمن .

● سیوران دیر دیر خورد (چهار سال یکمرتبه) و مقاطعة کاران از زیر او و مهمانان تاطبق بردارند و دیگران ! ! تاجان د بدن دارند اما ، یغماگران لامرو بیت المال چند آنکه نه در نزد دو اخوا عزت و اعتباری ماند و نه در نزد خواران ! زمینیه برای اخذ دلاری (گردن شکسته فومنی)

اطلاعیه سینما در ایوپین

چون اخیراً دیده شده که خواهران و برادران دینی ماشین دار در ضمن تماشای فیلم های سراسر اخلاقی (؟) در سینما در ایوپین تهران پارس بدون در نظر گرفتن عفت عمومی و عفت خصوصی (؟) بعضی اینکده مشاهده میکنند که آرتیسته نامزده را چلیپا می کنند بچشم هم چشمی آنها هم که شده دوستانه (۱) دست در گردن یکدیگر انداخته و چالایی یکدیگر را می ماچند . بدینوسیله با اطلاع عموم میرساند که از این پس علاوه بر بلندگوئی که در طرف راست اتومبیل نصب میشود یک دستگاه اتوماتیک ماچ سنچ (؟) نیز درست چپ اتومبیل کار گذاشته خواهد شد تا در پایان فیلم از روی عقر به کیلومتر شمار دستگاه یا بت هر بوسه اضافه بر ظرفیت از قرار دانه ای هفت قران و دهشی (پول به توفیق) از متخلفین جریمه اخذ شود .

م - پ

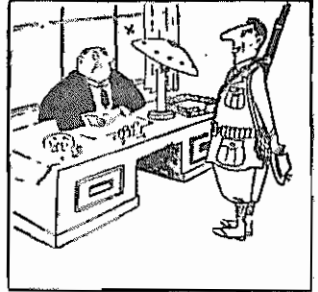
خیام یا شراب و پنیر

دومرد جوان امریکائی بیک ضیافت شام دعوت شده بودند ، در موقع صرف شام میزبان از آنها پرسید: راستی شما با خیام چطورین؟ یکی از جوانها گفت : خیلی خوبه اما من از شراب چیانتی بیشتر خوشم میاد !

موضوع صحبت پس از آن تغییر کرد و موضوع فراموشی شد ولی هنگامیکه آن دو جوان پخانه مراجعت کردند یکی بدیگری گفت پسره نفهم وقتی به چیزی ازت میبرسن که نمیدونی خجالت نکش و بگو نمیدونم ، آخه احمق چون «خیام» که شراب نیس ، به جور پنیره !



- «من نکویم که مرا از قفس آزاد کنید»
- «به سویم بفرستید و دلم شاد کنید»
- «هر که بخندد کتکش میزند !»
- «وای بروزی که بخندد کتک !»
- «منار جنبون»
- «راستی کن که راستان رستند»
- «کارمندان همه تهی دستند !»
- «دوستی با هر که کردم خصم مادر زاد شد»
- «هر که زندان رفت و پول چائی داد آزاد شد»
- «هوشنگ حسین زاده»
- «پیرزنی را ستمی در گرفت»
- «دامن مش کاظم مسکر گرفت !»
- «سعید»
- «سرم را سرسری متراش ای استاد سلمانی»
- «سرم را کرنلی بعراش چون غول بیایانی»
- «پدم روضه رضوان بدو گندم بفروخت»
- «ناخلف باشم اگر من بارویا نروم !»
- «هره زان صد پور»



- قصد شکار دارید ؟
- نه قربان او مدم اضافه حقوق بگیریم !

هم اکنون در نزدیکی میز دس و نوشیدنیها ازدحام تازه ای جلب نظر میکند ... مدعوین با اشتیاق هر چه تمامتر میز و میوه و دس را محاصره کرده و با حمله گازانبری پایگاههای انگور یا قوتی و سیب و شلیل و طالبی را اشغال میکنند .
شنونده عزیز منم اکنون برای اینکه سرم بی کلاه نما نند داخل معرکه میشوم و البته اگر در این نبرد قهرمانی جان سالم بدر نبردم باشما تودیع میکنم .

شاهم با پرداخت بیست ریال پول خرید یک بلیط اعانه ملی میتوانید قهرمان یکی از ماجراهای فوق الذکر بوده و در جمع شادی و نشاط خانواده و دوستان خودتان شریک و سهیم باشید .
صورت گالاهائیکه هر هفته علاوه بر ۱۰۰ هزار تومان ببرندگان ممتاز بلیطهای فوق العاده اعانه ملی داده میشود
- پخچال ۱۱ فوت جنرال استیل یک دستگاه - مصرف یکسال روغن نباتی شاه پسند نیم خروار - کولر ارج ۱ دستگاه - صندوق سوزکاه ۱ عدد - چرخ خیاطی مارشال ۱ دستگاه - مصرف یکسال برنج و بنشن خانواده ۱ خروار - پنکه مارشال ۱ دستگاه - مصرف یکسال صابون گلنار ۳۶۵ قالب - میز و صندلی ارج یکدست - انگشتر طلای گالو ۱ حلقه ساعت مچی گالو ۱ عدد - ساعت دیواری گالو ۱ عدد - یخدان کلن ۱ عدد - ترموس کلن ۱ عدد - رادیو ۱ دستگاه - دوربین عکسی ۱ دستگاه - سماور رفتی ۱ عدد - پوشاک (کت - شلوار - پیراهن - کراوات - لباس زیر - پیژاما) یکدست کامل از فروشگاه فردوسی - مصرف یکسال نوشابه غیر الکلی - مصرف یکسال قند خانواده ۵۰ من - مصرف یکسال جای خانواده ۲۵ کیلو - مصرف یکسال بیسکویت خانواده ۳۶۵ جعبه - مصرف یکسال محصولات غذایی ۳۶۵ بسته - مصرف یکسال خمیر - دندان خانواده - مصرف یکسال شکلات خانواده - کباب یز برفی ۱ پتون ۱ عدد - دیگ زودپز و سو ۱ عدد



رپرتاژ رادیوئی سوربرنده خوشبخت
(صدای قاشق و چنگال و ملیج و ملوچ)

گوینده - الو الو من از کنار سفره رنگین سور برنده خوشبخت جایزه ۱۰۰ هزار تومانی که برنده یک کامیون هدایا و خوارو بار نیز میباشد با شما صحبت میکنم اینجائی که من هم اکنون ایستاده ام گوشه ای از سفره است سفره طولانی دیده میشود و ۵۰ نفر بدون آن مشغول خوردن میباشد که اگر اینجانب را هم حساب کنید جمعاً میشود ۵۱ نفر (زیر صحبت گوینده قال و مقال سوربها شنیده میشود - آقا بیزحمت آن مرغ را لطف کنید - ببخشید قاب پلو را با نظرف تبعید فرمائید - قربان تمنا دارم ظرف خورشت را ... بله و از این قبیل سروصداها)
گوینده - شنوندگان عزیز توجه فرمائید . توجه فرمائید چهارگارسون بره بریان بزرگی را در سینی مسی بزرگ گذاشته و بطرف میز میآورند . اکنون در میان جمعیت جنب و جوش زیادی بچشم میخورد یک حالت انتظار توام با خوشحالی از چهره یکایک مدعوین سور برنده خوشبخت دیده میشود هم اکنون بره بمیان میز گذارده شد شنوندگان عزیز اکنون نزدیک یکصد دست بطرف بره دراز شده است (صدای همههمه وقالو مقال زیاد میشود - آخ دستم را شکستن - ران بره را ول کن تا میچتر اول کنم وای کشتی منو چرا از زیر میز لنگه میزنی آخ ... جانم چه هنزقلی - وای حظ کردم از این بره بریان آخ چون چه کباب بره نازنینی) شنوندگان عزیز یکی از رانهای بره طرف همین چندثانیه ضربه فنی شد ... توجه فرمائید ران دیگر بره هم غیب شد گویا باید سراغ آنرا از مده مدعوین گرفت - ... پیشرفت در بره با سرعت ادامه دارد . . . پندریج گوشتها محو و استخوانها نمایان میشود ... بازهم استخوانها نمایان شدند بازهم ... شنوندگان عزیز اکنون دیگر بجای بره بریان شده فقط اسکلت استخوانی آن دیده میشود و انسان در وهله اول بی اختیار بیاد موزه های مردم شناسی میافتد .

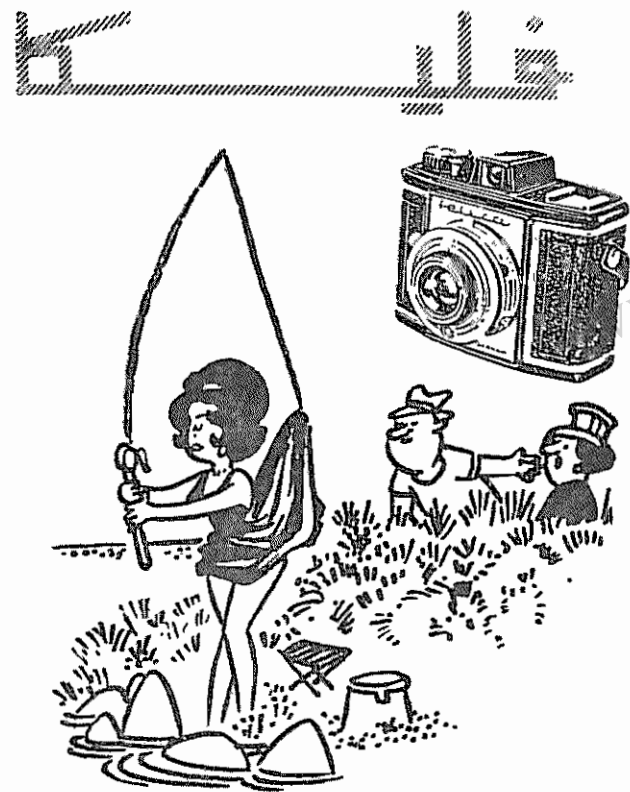
بیلاق!

شعبه

چه جهنم دره ای تهران است
گوئی از چرخ شر می بارد
رخت بر جانب دریا بکشید
بندز پهلوی و با پلس
همچو درگذشته به دریا غلطان
جنس، عریان شده از بهر فروش
«راه افتاده گروه حشرات»!
یولداران دیار ته—ران
لیک از ما همه در رفت تلنگ!
در جهنم شده ما را ماوا
حرمتش را همه داریم بکار
یخ شده هر گرمش پنج قران
نه فقط غصه نان است اینجا
جان چه باشد ز جهان بیشتر است
از گلای بیگنر، ددرس است
زده او بر زهر ماه سیرس
دوزخی در دل دوزخ پنهان
از اتوبوس جهنم گردان
روغن آید زنتت همچو چراغ
تا که با دوزخش آمخته شوی
قصه اش در خور بابی دگر است
بنما سوی « کریستال » گذار
با دلی پر زغم و خالی جیب
تسم از تف هوا سوزان است

فصل گرما و عرق ریزان است
آتش از زیر و زهر میبارد
هر که را یا و خری بود، دویدا
پر شده ساحل دریای خزر
باسن و سینه و پستان زنان
هست بازاری پر جوش و خروش
گرم عشق است زیکول باژیکولات
الغرض مرد وزن و پیرو جوان
همه بستند از این شهر فلنگه
ما به اندیم و عذاب گرما
شده آقای یخی سردمدار
گویند آب چو گشته است گران
جمله اجناس گران است اینجا
قیمت میوه ز جان بیشتر است
طالبی قیمت خون پدر است
دل مادر هوس فان و پنیر
از اتوبوس چه آرم بمیان؟
شهر ما دوزخ و در داخل آن
گوشوی داخل آن کوره داغ
خام داخل شوی و پخته شوی
سینماها که عذابی دگر است
گر که خواهی شوی آگه زین کار
ماندم القصه در این شهر عجیب
خانه ام گرم چو آتشدان است

هر که دارد تلویزیون به اطاق
خانه اش هست خنک چون بیلاق!



اونجار و پاش چه خوشگله این نکار
« فیلکا » چیه؟ دوربین عکاسیه
یا لا بدو « فلیکا » رو بردار بیار
دقیق و عالی بی رو درواسیه!
بادوربینی جن « فیلکا » عکس نکیر
چون « فلیکا » نیست رقابت پذیر
اگر فیلمش «تورا» باشه بهتره
فیلم تورا از همه عالیتره
دوربین فیلکا ساخت آلمان باجلد و بند کامل در تمام
ایران ۶۰۰ ریال

چامانده از ستون پراکنده گوئی
مناظره خسرو با فرهاد - ن - پاك شير
« نخستین بار گفتش از کجائی »
« بگفت کارمند بانك کارگشائی »
« بگفت آنجا بهسنت درچه کوشند »
« بگفت قالی خرنند و دود فروشند »
« بگفتا (دودفرشی) درادب نیست »
« بگفت از کارگشائی این عجب نیست! »



مرلین موزونهای وطنی!

دیکته فارسی

تجربه شهرتاری!

چند روز پیش میز احمد خان
نخعی شهرتاری تهران در یک جلسه
مصاحبه مطبوعاتی گفت: تجربه
شهرتاری اینستکه کار بدست خود
مردم بهتر و بیشتر پیشرفت میکنند.
ولی بدبختی اینجاست که
شهرتاری همین اعتراف ضمنی یعنی
سپردن کار مردم بدست مردم نیز
مؤمن و معتقد نیست!

مثلاً مردم هرگز ندیده اند که
انتخابات انجمن شهر در نقاط
مختلف حتی برای نمونه بدون اعمال
نظوظ و دخالت شهرتاریها صورت
گیرد!

مردم هیچگاه نمیخواهند بودجه
« یادآورده» و بی حساب و کتاب
شهرتاری صرف زرق و برق و فواره
سازی و رسمه کشیدن بر ابروی کور
شود!

مردم راضی نخواهند شد که
در «کتاب» بدون شیرازه و کمندی
درام انتخابات مجلس، سپورها و
رفتگرها، در لباس قهرمانهای
داستان بوظیفه فرمایشی خود ۱۱
انجام وظیفه نمایند.



کلیده گفت دمنه را که چهار بطله ای است میان «قاتل» و «قاتل»؟
دمنه اخم درهم کشید و گفت: چگونه از این ارتباط بیخبری و
حال آنکه هر کس از آن باخبر است.
باز کلیده پرسید ساجت نشست و در میدان پرروئی تاختن گرفت
که من این ارتباط ندانم.
دمنه گوشش بگرفت و گفت آورده اند که در ولایت عجم روزی
معلمی را کشتند و این ماجرا در همه آفاق انتشار یافت ۱۰۰۰ مردی در فروش
نام، بیموی و سیه فام، بر آن شده که انتقامش گیرد و خود نیز کاشم گیرد
چون این ادعا کرد، گروهی گرد او گرد آمدند و زور برش کردند و
قمر وزیرش خواندند، ولی او در باره قاتل عاقل نشست از اینرو، معلمان
از او دور شد و بر سیل انتقام هم او را «قاتل خانملی» خواندند تا دور
تر کتازیش بر سر آمد و بجای «قاتل خانملی» مردی بنام «ناتل خانلری»
بمسند وزارت نشست.

(بیت)

نشد آخر سیاست مرد قاتل و زان روی کار آورد، ناتل
کلیده باز سخن آغاز کرد و گفت: از این ارتباط که میان «قاتل
خانملی» و «ناتل خانلری» موجود است بیخبرم ۱۰۰۰ اگر بتوانی مرا
در این باره یاری کن.
دمنه گفت: پس از آنکه قمر وزیر را از میان برداشتن، بر آن شدند
که وزن و قافیه را محفوظ دارند، از اینرو «خانلری» نامی را از دوستان
«سخن» جستند و وزارت بر وی بستند تا اگر در زمانهای آینده، شاعری
بر آن شود که شعری بسراید این دو نام هم قافیه و هم زمان او را یاری
کنند و فی المثل چنین بسراید:
چورفت از میان قاتل خانملی همه کاره شد ناتل خانلری
کلیده گفت: دیگر بسنده است که کلافه شدم!

پول دانه!

تقی چندوقت بود از یعقوب
وجهی نمیتوان قرض میخواست یعقوب
هم پولی نداشت که باو بدهد، ولی
روزی یعقوب تقی را در حالیکه با
زن و بچه اش مشغول خوردن مرغ
بودند غافلگیر کرد و با تعجب پرسید
- داداش، تو که مرتباً از من
پول میخواستی که نون خالی بخری و
بخوری پس این باسط جوجه خوری
چیه که راه انداختی؟
- آخه داداش پول که ندارم واسه
مرغ و خروسها دانه تهیه کنم، مجبورم
یکی یکی را بکشم و بخورمشون!

بره!

زن - خوب وقتی بمدیر شرکت
گفتی که اضافه حقوق میخوای چی شد؟
مرد - هیچی، مدیر شرکت
مثل یک بره شد!
زن - خوب چی گفت؟
مرد - گفتش «بع ع ۱۱»

بین تفاوت ره ۸۰۰۰۰؟

خبر خودکشی «مرلین موزون» از خبرهای داغ و تکان
دهنده یک هفته اخیر بود. شرح و تفصیل این مصیبت عظمی بسرمت
پشقاب پر ننده صفحات جراید سراسر جهان منجمله ایران را
اشغال کرد و مثل اینکه هنوز «این رشته سردار آردا»
متمناق انتشار این خبر هنری ۱ خبر رسید که بعله -
« پاتریشیا مارلو» ستاره پیشین سینما و دوست مرلین موزون
بمحض شنیدن خبر خودکشی آن مرحومه ۱ خود را کشت و بدنبال
آن باز هم خبر رسیده که سه نفر دوشیزه ۱۳ و ۱۵ و ۱۸ ساله مکزیکی
که از هواداران و علاقمندان پرویا قرص مرلین موزون بودند،
دست بخودکشی فردند و بعید نیست که این جریان باز هم ادامه
داشته باشد!

و اما منظور از اینهمه مقدمه چینی اجمالی فقط اظهار
یک نکته کوچک است و آن اینکه اگر روز و روزگاری گوش -
شیطان کرا یکی از ستارگان شهیر و وطنی بقرص محال خودکشی
کند، فکر میکنید چه عکس العملی خواهد داشت؟
حتماً خواهید گفت: چند نفر از طرفداران او آنآ عازم
مسافرت به عالم اموات خواهند شد ولی حقیقت اینست که در
صورت وقوع چنین حادثه مسرت بخشی آب از آب تکان نخواهد
خورد!

هو الباقی

هذا کتاب مستطاب « جوامع المفکات » یا رساله



خلاصه از گذشته

علیمحمد خان کارمند دونه پایه اداره اوقاف قوچان با هزار دوندگی خودش را به تهران منتقل میکند و پس از کشیدن هزارچور در مدرسه تا اطاق خالی پیدا میکند روزاول که وارد خانه میشود زن صاحبخانه با یکی از مستأجرین دعواش میشود و بعد از اینکه نحی دعوا دامن او را هم میگیرد و.....

گشت و گذار!

بعد از این صحنه تماشائی ماهم هر يك بجای خود رفتیم بعد از آن تا حدود اول شب گاهگاهی فقط ز جاهلهما مابقی لال و بیصدا بودند اول شب چوشد حقیر فقیر بعد از آن ماجرا و بدبختی (یعنی یک هفته رنج درگاراچ خواستم رفیع دل پری بکنم زین جهت اهل بیت را از دم دستشانرا گرفتم و یکراست الکی خوش ، قدم زنان کم کم

گرچه این شرح خارج از بحث است خارج از مبحث کتاب بود لیک ز آنجا که زندگی همه چیز از سیاست بگیر تا مردن قیمت نان و امر مشروطه همه هستند لازم و ملزوم دوری این ملال آن یکی است (فی المثل در نبودن مجلس گرگران شد بهای قند و قماش از کجا خلع ید کنم از دزد پس بدان زندگی بهم وصل است قند و چائی و گندم و بلغور بسته بر جنبه اساسی ماست از همین رو حقیر بی مقدار از پی ارتباط موضوع است بله صحبت ز گردش ما بود طبق معمول در سیاحت ما جز نگاه منازله های قشنگ امتعه ، اقمشه ، پلوری جات زرق و برق و پرو بیای غنی آمد و رفت کادیلاک و بیوک دیدن از پشت شیشه ویتترین مرغ پرکننده ، بیک آویزان فاستونی جات و اطلس و ساتین خانه های دوازده طبقه میوه های درشت سرسبیدی دستچین و لطیف و بی لک و لوک میوه هائی که طعم آنها ما الغرض هی قدم زدیم الکی لیک غیر از نگاه حسرت بار گاهگاهی فقط یکی ز اطفال هوس و آرزوش گل میکرد ماهم او را بضر آب نبات در همین حیص پای یک دیوار محشر و ازدحام و غلغله شد منمهم از روی رسم هر سومه دیدم آنجا فتاده است دم میزند دست و پا و خرناسه تونکودر یکی از این قصر ا

« سوء تفاهم !! »

مسافرین ماشین دو طبقه مثل «نمد» توهم رفته بودند و مخلص با خونسردی روی یکی از صندلیهای طبقه پائین نشسته بودم و زوجه و زوجه مردم را تماشا میکردم که اتوبوس ناله کتان واشگکریزان به ایستگاه آبشار رسید ، طبق معمول دوسه نفری پیاده و هفت هشت نفری سوار شدند ، زن تمام رنگی و قرانودی هم جزو مسافرین تازه وارد بود که باسلام و صلوات آمد وسط ماشین و منگنه خورد ا اتوبوس از دوسه تا ایستگاه دیگر هم گذشت ، عرق از هفت چاک مردم میریخت و مرتب بیکدیگر فشار می آوردند ، ناگهان خانم تکانی خورد ، دستش را عقب برد و جلو آورد و کشیده محکم بکوش مردی که پشتش ایستاده بود زد و با ناراحتی زیاد گفت :

خجالت نمیکنی مرتیکه بی تربیت ؟ مگه تو ناموس نداری ؟ مردم ساکت شدند و نفس در سینه هایشان قطع شد ، عده ای سرک میکشیدند شاید از موضوع سر در بیاورند بعضی ها هم که کم و بیش متوجه ماجرا شده بودند با لبخند شیطنت آمیزی نجوا میکردند . مردی که چک خورده بود گوشش را گرفته و با حالت استفهام آمیزی خانم را نگاه میکرد و معلوم بود میخواهد هر چه زودتر علت را بفهمد ولی ناگهان مثل کسیکه فکری بخاطرش رسیده باشد اخم - هایش باز شد و با عجله دستش را تاچ توی جیبش فرو برد و خطاب بخاتم گفت :

اختیار دارین خانوم ، شما خیلی کج خیالین حتما این ناراحتتون کرده و از توی جیبش یک نان سفید بزرگ بیرون آورده بزنگ نشان داد !! عوج بن عنق

استدها از نیکو کاران مردم شرافتمند و نیکوکار تهران و شهرستانها !

چون اهالی دهات و نقاط زلزله زده را بیماری اسهال خونی و ساده شدیداً تهدید میکند بدینوسیله استدها میشود از فرستادن روغن های نباتی اعم از کلید دار و بی کلید ا خودداری فرمائید که اقلاً این چار تا و نصفی آدمی هم که از زیر دست زلزله سالم در رفته اند از بلیات ارضی و چربی درامان باشند ؟ اطرف پزشکان اعزامی کاکا توفیق

طبق مرسوم گذشته های اصیل تا زیس مانده های ته سفره لیک صاحب ضیافت عالی امر فرموده ردها بشکنید ! این با باهم یکی از آن فقر است عده ای هم که دور او هستند طبق مرسوم گذشته های اصیل تا زیس مانده های ته سفره لیک صاحب ضیافت عالی امر فرموده ردها بشکنید ! این با باهم یکی از آن فقر است عده ای هم که دور او هستند

تبصره های مربوط به بودجه

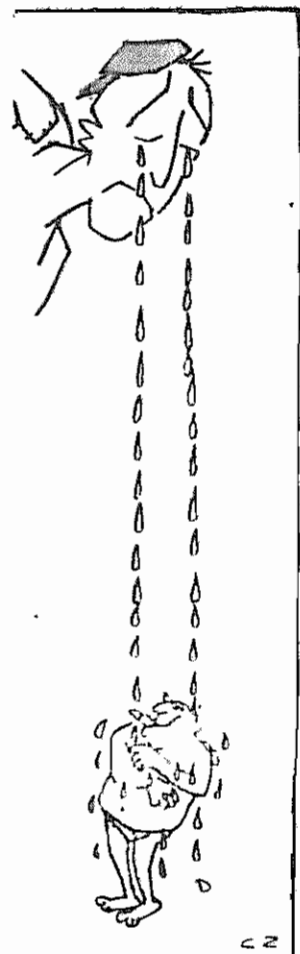
نظر با اهمیت فراوانی که بودجه کل روزنامه فکاهی توفیق داشت و می بایست هر چه زودتر بتصویب برسد روز گذشته عده ای از شخصیت های مالی روزنامه دورهم نشسته و سرو ته بودجه را با افزودن چند تبصره بان ، هم آوردند حال برای آنکه خوانندگان عزیز بقوت و فن کارما آشنا شوند عین تبصره های اضافه شده را ذیلا چاپ میزنیم :

تبصره ۱ - بانو گشیز خانم که روزها در خانه نشسته و کاری ندارد به موجب این تبصره موظف است مقداری خار جلودر خانه بریزد که هر وقت گله ای از آنجا رد شد پشم گوسفندها به خارها گیر کند .

تبصره ۲ - جناب آقای کاکا توفیق موظفند پشم های جمع شده را هر شب با چرخ پشم رسی ، بریسند و برای یافتن لباسهای پشمی آماده اش کنند .

تبصره ۳ - آقای دکتر - مولی معتقدند که پشم های رشته شده را هر چه زودتر بصورت کت و شال گردن و پتو در آورده و در بازار بقیمت مناسب بفروشند و بهای آنها را تقداً دریافت دارند .

تبصره ۴ - دفتر روزنامه - توفیق مجاز است برای شمارش پول هائی که از این طریق بدست خواهد آمد از همین حالا هزار و چهارصد و هفتاد و سه تن تحویلدار و حسابدار ورزیده استخدام کند !



دوش !!

زلزله ای زلزله ملک ما بود ویرانه دیگر چه کنی تو خلق را بی خانه تفر تو که بی حیا تراز چنگیزی لعنت بتو ای رهگذر دیوانه ف - به بهونی

برای اولین بار پرده از یک راز بزرگ علمی برداشته میشود!



بطوریکه خبر نگاران زرنک ما از منابع موفق روسی کسب اطلاع کرده اند ، علت اینکه ارتباط رادیویی و تلویزیونی سفینه های واسترک ۳ و ۴ از لحظه پرتاب هیچگاه قطع نشده و تا لحظه فرود همچنان برقرار بوده اینست که روسها مخفیانه از باتری برنگ استفاده کرده بودند این خبر که برای اولین بار توسط سرویس خبر گزاری ما منتشر شده هم اکنون غوغائی در جهان پیا کرده ! مخصوصاً که باتری برنگ خود بخود نیز شارژ میشود .

سوی این خانه گشته اند گسیل لقمه ای ول کنند در حفره ا شده از این برویا حالی رد بزور لگدشان ا بکنید کز لگد عازم دیار فناست نوکران همان عمو هستند بقیه دارد

آش ! زن (به شوهر) - به به چشم روشن با خدیجه سلطان میریزی رو هم ؟ یک آش برات بپزم که بهوجب روغن نباتی روش و ایسه تادیکه از این غلط نکنی ! ه - خ - لب کلفت

تصنیف بگیر و ول کن

حالا که مهوش خدا بیمار دستش از دنیا و خسی چیزهای دیگه گرفته شده ما برای اینکه این محل خالی را پر کرده باشیم و رجال وطنی را از خماری در آورده باشیم بتقلید (بشکن بشکنه) آن مرحومه شعر زیر را که تصادفاً وصف الحال اوضاع (بگیر و ول کن) مملکت هم هست براتون بخش میکنیم ،

● ● ●
 - ول کن ول کنه - ول کن
 - ول نمیکنم؟ - ول کن
 - اینجا ول کنم؟ - ول کن
 - اینجا ول کنم؟ - ول کن
 - ول نمیکنم - ول کن
 - چرا ول بکنم - ول کن
 - جلوی دادرس؟ - ول کن
 - میون سرسرا؟ - ول کن
 - روی پله ها؟ - ول کن
 - جلو وکلا؟ - ول کن
 - ول نمیکنم - ول کن
 - چرا که ول کنم؟ - ول کن
 - اینجا ول کنم؟ - ول کن
 - اونجا ول کنم؟ - ول کن
 - سر جمشیدیه؟ - ول کن
 - دم جوادیه؟ - ول کن
 - دم کاخ سنا؟ - ول کن
 - پشت برزنا؟ - ول کن
 - ول نمیکنم؟ - ول کن
 - چرا که ول کنم؟ - ول کن
 - اینجا ول کنم؟ - ول کن
 - اونجا ول کنم؟ - ول کن
 - توی گمرک؟ - ول کن
 - برا سفته وچکا؟ - ول کن
 - جلوی دادستون؟ - ول کن
 - روی دسته قیون؟ - ول کن
 - با قیوندارش؟ - ول کن
 - بادکوندارش؟ - ول کن
 - ول نمیکنم - ول کن
 - چرا که ول کنم؟ - ول کن
 - تومیگی ول کنم؟ - بعله
 - حسابی ول کنم؟ - بعله
 - ول کن ول کنه؟ - بعله
 - روح کسل کنه؟ - بعله
 - اونکه زندونه؟ - بعله
 - اونکه بیرونه؟ - بعله
 - یکجا همه رو؟ - بعله
 - گیس و معمه رو؟ - بعله
 - میگی ول کنم؟ - ول کن
 - ترک دل کنم؟ - ول کن
 - واس پرونده هاش؟ - ول کن
 - واس گوینده هاش؟ - ول کن
 - واس خوننده هاش؟ - ول کن
 - ول نمیکنم؟ - ول کن
 - چرا که ول کنم - ول کن
 - اینجا تهرونه؟ - ول کن
 - شهر قانونه؟ - ول کن
 - دزد فراونه؟ - ول کن
 - قاضیش میدونه؟ - ول کن
 - لب میچنبونه؟ - ول کن
 - مرد میدونه؟ - ول کن
 - گفتی ول کنم؟ - ول کن
 - یکهو ول کنم؟ - ول کن
 - پس ول می کنم - به به
 - خوشگل میکنم - به به
 - از دل میکنم - به به
 - خوب ول میکنم - به به



«پیش از صد نفر را بعثت نام نویسی در دو محل به جلسه کنکور راه ندادند»
 - شماها خجالت نمیکنین؟ رفتین اسمتونو در اداره «کاریابی» نوشتین اونوقت اومدین میخوان این در کنکور هم شرکت کنین!!

علامت مردی!؟
 دخترها بعضی اینکجه با پسری دوست شدند اورا بیک منازه جواهر فروشی میبرند تا مردیش را امتحان کنند!
 تخم ختر دیروز
 نقلی که تازه از ده بشهر آمده برای خرید تخمه به دکانی در حوالی متزلش که روز پیش نیز برآمده منظوریجا رفته بود مرا جمعه کرد
 آجیل فروش این بار برخلاف روز قبل تخمه را گرانتر فروخت، نقلی که از این اجحاف سخت ناراحت شده بود در حالیکه عصبانی بنظر میرسید گفت:
 - من همان تخمه خردیروزم اردشیر بخ

فیکساتور رگنت

عاشق گوید:

ای بت طنز چها کرده ای
 زلف شکر درشکر خویش را
 قربون اون عشوه و نازت که باز
 کیسوی توبسکه فریبا شده
 باچه کلک موی گره گیر را
 زلف پریشان خودت را چطور
 سنبل ترا تو بسر هشته ای
 صبر و قرار از کف من برده ای
 خوب میدونه نم رشک پری با چه چیز
 «رگنت» بر موزده ای آفرین
 «فیکساتور رگنت» را ناقلا
 معشوق فرماید:

بازچه هنگامه بیا کرده ای
 برخ زیبای رها کرده ای
 موی سیه غایبه سا کرده ای
 وادهن آبیجی نسا کرده ای
 خوشگل و زیبا و دوتا کرده ای
 دام ره خلق خدا کرده ای
 خون بدل مشک ختا کرده ای
 روز مرا پاک سیا کرده ای
 کیسوی خود دام بلا کرده ای
 کاری بسیار بجا کرده ای
 رفته و پیدا ز کجا کرده ای؟



«دانش یزدی» ز بس لی و قاقا داره
 دل آدم هوس خودن او نها داره
 بیسکویت و شکلات از همه نوع و همه جور
 آقدر رنگ برنگه که تماشا داره
 بسکه خوشمنه و مرغوب بود اجناسش
 گر خریدار دلش آب بشه ، جاداره
 باب طبع همه کس مردوزن و پیر جوان
 آجیل و شیرینی و غیره مهیا داره
 بهراشخاص جوان شیرینی باب پسند
 بهر پیران کهنسال و بدون دندان
 آنچه با یست زده نقطه خریداری کرد
 «دانش یزدی قناد» همه یکجا داره

روسوی «دانش یزدی» که ببینی بعیان
«آنچه خوبان همه دارند اونتهاداره»
 آدرس - امیریه بین گنجهای و معز السلطان تلفن ۲۴۴۷۲

دانش یزدی ز بس لی و قاقا داره
 دل آدم هوس خودن او نها داره
 بیسکویت و شکلات از همه نوع و همه جور
 آقدر رنگ برنگه که تماشا داره
 بسکه خوشمنه و مرغوب بود اجناسش
 گر خریدار دلش آب بشه ، جاداره
 باب طبع همه کس مردوزن و پیر جوان
 آجیل و شیرینی و غیره مهیا داره
 بهراشخاص جوان شیرینی باب پسند
 بهر پیران کهنسال و بدون دندان
 آنچه با یست زده نقطه خریداری کرد
 «دانش یزدی قناد» همه یکجا داره

پند هفته!
آقای عزیز، بانوی محترم: هر وقت مهمان دارید بدون اطلاع قبلی تلوز و زون را روشن نکنید زیرا سرمای ناگهانی آنها را بز کام و سرما خوردگی مبتلا میکند

مکالموم

السون و بلسون
 «مکالموم» قشکه
 خونه رو صفا مبخشه
 فرش می کنه اطافو
 جای حصیر و قالی
 نه درز داره نه سوراخ
 «مکالموم» چه شیکه
 قالی گرونه باشه
 «مکالموم» که هستش
 شیکه و مفت و ارزون
 ایکه تو ساختمونی
 بی سقف و بوم نمیشه
 بی «مکالموم» نمیشه
 آدرس - خیابان شاه ساختمان آلومینیوم شماره ۷۹
 تلفن ۶۰۲۰۱ - ۶۹۲۰۲

آجیل گرم کیهان

آتال منل توتوله
 - چار راه حقوقی میرم
 «آجیل گرم کیهان»
 آجیل خانواده
 از این گذشته اونجا
 انواع شربت آلات
 هرکی ازش چشیده
 خلاصه ای عزیزم
 «آجیل گرم» لذیزه
 اها! ایداد و پیداد
 یالا بریم با تعجیل
 باهم بسوی آجیل
 نشانی: جاده قدیم شمیران چهار راه حقوقی

کجا میری کوتوله
 میخوام آجیل بگیرم
 که هست باب دندان
 خوشمنه و بوداده
 همیشه هست مهیا
 اقسام خوردنی جات ا
 رفته و زود خریدیده
 درد سرت نمیدم
 عالیه و تمیزه
 چرا دهن آفتاد

مسواک عاج

میه رخشد بر سر مسواکها مانند تاج
 گیرد از آنها بدون گفتگو باج و خراج
 ایکه هستی طالب یکرشته دندان سفید
 «عاج» را هرگز میر از یاد وقت احتیاج
 لثها را سفت و محکم میکند بی چند و چون
 میشود از دیدنش بیننده مات و هاج و واج
 «عاج» باشد باب طبع مردوزن، پیر و جوان
 خواه قین از ازدواج و خواه بعد از ازدواج

به به از مسواک عاج
 به به از مسواک عاج
 خوشگل و شیک و مفید
 به به از مسواک عاج
 همچو کوه بیستون
 به به از مسواک عاج
 هان مشوغا فل از آن
 به به از مسواک عاج

تربیتنا

مؤسس: شادروان حسین توفیق
 صاحب امتیاز و مدیر حسن توفیق
 جای اداره: تهران خیابان اسلامبول
 تلفن ۴۹۶۷۲
 چاپ رنگین - باغ بهار

پس حالا که ول کن ول کنه
 کیه که دلت رو بشکنه
 الانه میرم تو طاقچه
 آسته میرم تو باغچه
 مثل یه دسته غنچه
 میزنم برات کمونچه
 بگیر که اومده ول کردم
 طلسمو باطل کردم

هو الباقی

هذا کتاب مستطاب « جوامع الکفایات » یا رساله



خلاصه ای از گذشته

علیمحمد خان کارمند دونیایه اداره اوقاف قوچان با هزار دوندگی خودش را به تهران منتقل میکند و پس از کشیدن هزار جور درسدرو تا اطاق خالی پیدا میکند روزاول که وارد خانه میشود زن صاحبخانه با یکی از مستاجرین دعوایش میشود و بعد از اینکه نحی دعوا دامن او راهم میگیره و بعد از شنیدن چند فحش آبدار از صاحب خانه اول شب برای تماشای تهران با بچه هایش به خیابان میرود و در خیابان عده ای را می بیند که گدائی را بهت سرخرشدن در مجلس جشن یکی از اعیانها بیادگمک گرفته اند و او هم داخل جمعیت شده مشغول تماشا میشود و بعد از گردش بمنزل مراجعت میکند و

۱۹ - مراجعت

گشت رم کردن زخم باعث خیط و رسوا شدیم و بور شدیم بعد از آنهم ، نگاه وسیر و سفر مثل حضار مجلس ترحیم که بخندد بما کس و ناکس ا کم کم از آن محله دور شدیم بهر ما لذتی نکرد دگر غمزده ، سوی خانه برگشتیم

ته ته تق تق - کیه ؟ - منم واکن
 مکه خرسی که من نکات کنم
 بعد از این گفتگوی پشت دری چشمتان بد نبیند، در وا شد صاحب خانه با غرور تمام - باریک الله با ، همیشه به گشت اولین استکان و بدمستی !
 مکه اینجا خلای مسجد شاست مکه من قاپچی و قراولتم که تو تا بوق سک پری به ددر ایندغه پیشکشت ولی اگه باز پشت در میگذازمت بخدا ا بعد از آن امرونهی ، از سر راه با تکان سر و اشاره دست ما هم از روی عادت ارئی چاپلوسانه در برابر او توی ترس و تملق و تعظیم بعد از آن از برای خوردن شام دیزی ظهر مانده را برداشت ما هم اندر مقابل سفره باملج و ملوج و خرناسه با نمک و رو پرو ، بیاز بخور رفته از کف قرار و صبر و شکیب بکشان هی فتیله را بالا ، در همان لحظه ، توی جوش و خروش توی تاریکی ، اندر آن لحظات - های ، یواش ، کورشی ، پاموله کردی -

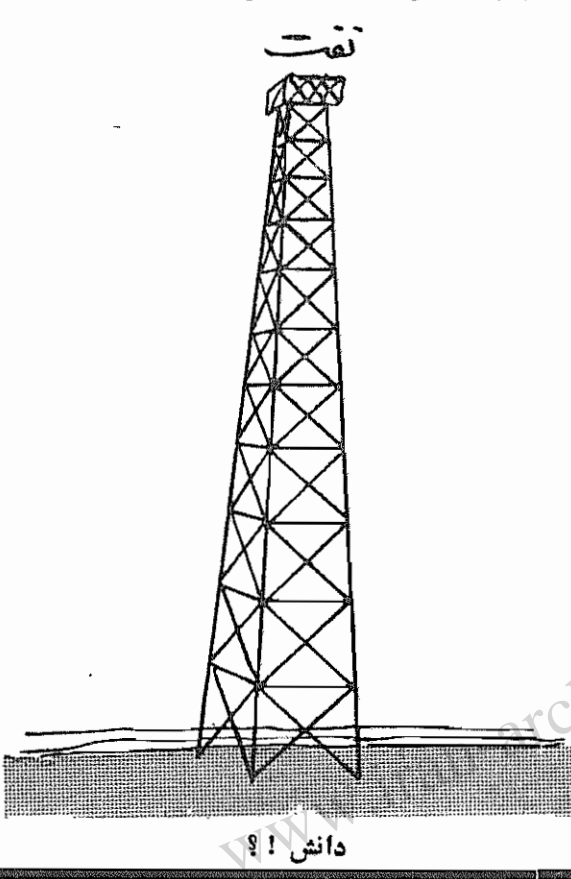
« کور توئی کز من این کله کردی »
 بین آن قیف کجاست ، نفقو بیار
 کوروشی کار دیزی رو ساختی
 فرشو دست و دو پام یکجا سوخت
 اینه هاش ، توی آب گشته تلیت !
 بگو شمع و چراغ چی داری بیار
 چیغ اطفال و گریه زن ما جمله بستند دور ما گیمه ا ای برادر بدان که این جور بست :
 شمع پیدا شد و چراغ موشی تا نبینی نمیشوی طالب ا یکطرف گوشتکوب تبریزی ا بادیه مانده آن وسط حیران ا نخود و لوبیا (بشکل خمیر) سر صحبت یکی یکی وادی و شد خونه را بهر چی بهم ریختین ؟ دیزی بی صاحب و کی ریخته ؟

۱- دکتر امینی تا دو هفته دیگر بایران میآید. (جراید)

امینی - پیچ

خواهی اگر دانی امینی چرا !
 قصد وطن کرده بخوان - ورنه هیچ !
 چون پی خوابانند قال او یک آمده و منتظر اوست « پیچ »
 ۲- « پیچ » در رأس هیأتی بایران میآید.
 (از اخبار آن هفته)

« رئیس اداره اطلاعات آمریکا گفت : تمدن غرب مدیون دانش ایران کهن است » - جراید



شهر تاریهای ده گانه

بطوریکه روزنامه ها خبر میدهند طرح شهر تاریهای ده گانه آماده شده و بزودی به هیئت دولت تسلیم خواهد شد. ما با آنکه از کم و کیف این طرح اطلاعات زیادی نداریم با تصویب آن از همین حالا اعلام موافقت میکنیم بشرط آنکه محل این ده شهرداری در یک نقطه نباشد چون در آن صورت خود ده تا شهرداری با برزنهایش تشکیل یک شهر خواهد داد و آنوقت باید ده شهرداری هم برای آن شهر درست کرد .

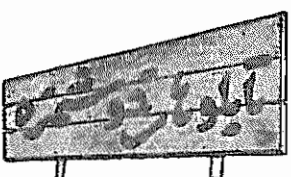
تعادل

بطوریکه مقامات نفتی اظهار نظر می کنند : « افزایش بهای نفت خام مهمترین موضوع مذاکره ایران با کنسرسیوم است » ولی بطوریکه مقامات توفیقی عقیده دارند مهمترین از آن موضوع افزایش بهای نفت تصفیه شده است که تأثیر شایانی در

باز هم جای شکر آن باقیست خوب شد خونه را نزد آتش بنده هم مات و منگک، گاه بگاه هم سرم بهر ما سخنگو بود هاری آن شب گذشت و ما بی شام با ذلی پر ز درد خوابیدیم بعد معلوم شد که موجر ما کرده بودست برق را خاموش که بدانیم بعد ساعت هشت لب معنی ، خلاصه مطلب

وضع اجتماعی مردم دارد و باید هر چه زودتر در این باره تصمیمات جدی گرفته شود تا هم زمان با گران شدن پول آب و تمپر و اتوبوس نفت هم گران شود و تعادل کامل در سطح زندگی بوجود بیاید ا

که به خورده زفرشان باقیست ا خویش و بیگونه را نزد آتش از رته قلب میکشیدم آم آنکه قادر بحرف بود ، او بود روی دریای آب و نفت تمام با غم و آه سرد خوابیدیم صاحب خانه مدبر ما ا تا که ما را بیارود سرهوش ا در پی برق او نباید گشت ا هست ممنوع ، برق آخر شب



در خیابان شهناز در یک دکان معاملات ملکی تابلویی آویزان است که روی آن نوشته شده : « این مغازه واگذار میشود طالبین شبها ! مراجعه کنند ! »

این تابلو هم زینت بخش یکی از مغازه های خیابان پهلوی بهبهان است

دکان سبزی فروشی بسم الله الرحمن الرحیم !!

اداره چاغنامائی این تابلو را بر سر دو راهی آغا چاری نصب کرده است ،

آغا چاری بشما خوش آمد میگویی ! لطفاً آهسته برانید !

در خیابان شهناز بشیشه دکان هبل فروشی نوشته اند : نمایندگی شیر پاستوریزه !

در خیابان پهلوی اهواز تابلویی است باینه ضمون : اللهم صل علی محمد و آل محمد !

این تابلو را از کردن مردم شهرستان نقده ، در خیابان پهلوی آنجا زده اند : توجه

روز های جمعه از ساعت ۱۲ بعد تعمیرگاه از ساعت ۱ بعد از ظهرها فروشگاه معبودی تعطیل !!

توی حمام عمومی صاحب نسق واقع در خیابان پهلوی مشهد با گل آخری نوشته شده : « محل تعمیرات » !!

که حتماً بعد از مشت و مال دلاکها و بیم ریختن سیراب و شیردود و لت و پار شدن استخوانها باید به آنجا مراجعه نمود ا

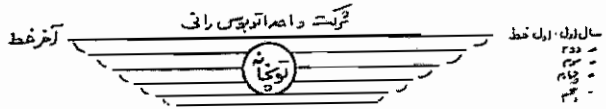
تابلو سوکهای این هفته : - ص خواجه اوتی - تقی آصفی - فرخ تبر و مناد لحاف کهنه - عناب .

اقدام بشیر دوستانه

خبر رسیده از دانشگاه میسی سی پی حاکیست که تظاهرات اخیر علیه سیاه پوستان بهیچوجه جنبه خصمانه نداشته و صرفاً از این نظر بوده است که سیاه پوستان با توجه باینکه همه چیزشان « سیاه » است باید « روزگارشان » هم « سیاه » باشد . این اقدام بشردوستانه ینگه دنیا آنها که نمیتوانستند به بینند سیاه پوستان چیزی کم دارند قابل تمجید است .

دوران دیشی شرکت زائد

چون همه روزه هزارها نفر در کوچه و خیابان و دفتر روزنامه بخیه کا کا توفیق را میگردانند و از کوتاه شدن و « پرت افتاده شدن » ایستگاههای اتوبوس شکایت میکنند و همچنین درباره فرمایشات مدیرعامل شرکت که گفته بود: « ما بدون اینکه کرایه را بالا ببریم درصد پیدا کردن راه حلی برای بالا بردن درآمد شرکت هستیم » توضیحاتی میخواهند؛ کا کا مجبور شد موضوع را مورد بررسی دقیق قرار داده و بعد از جمع آوری مدارک و مشاوره با مشاورین ایستگاه شناس و صف شناس و غیره بدون یک یا پاسی خرج تراشی برخلاف سوزمون - برنامه که در هرچه مواردی افلا چندین میلیون تومان خرج تراشی میکند متوجه شد که در این معامله حق با شرکت واحد است و مسافرین کوچکترین اعتراضی نمیتوانند بکنند چون این بابا در روز اول « از روی نقشه » با مسافرین موضوع را طی کرده و حساب بان جنبه قانونی داده - بیخود جعل نکنید اول بلیطتان را از جیب در بیارید و به آرم (علامت) شرکت زائد خوب وقت کنید بعد وسط حرف ما حرف بیارید :



ببینید همین بلیط بی قابلیت دارد باشما حرف میزند یعنی آن خطها را فرض کنید خطوط اتوبوس و آن دایره وسط را هم فرض کنید میدان توپخانه یا آخرین ایستگاه اتوبوسها حالا تصدیق کنید متخصصین شرکت زائد چه کله ای داشتند و دلیل اینکه علامت شرکت را اینجوری ساخته اند برای چه بوده اگر باز هم قضیه دستگیرتان نشده خوب گوش کنید تا بفهمید معنی حرف آقا شجا و علت کوتاه شدن خطها و فلسفه علامت شرکت از چه قرار است :

مثلا خط ۱۰ را میگیریم ، این خط روز اول ایستگاهش درست جلو اداره پست ، یعنی نزدیک توپخانه بود یواش یواش ، آمد جلو اداره روزنامه اطلاعات و پاورچین پاورچین مثل خطهای روی بلیط رسید به جلودرب شرقی پارک شهر و نم نمک حالارسیده به گلوبندک یعنی اگر چنا همالی توپخانه تشریف داشتید و میل فرمودید که با آن خط « مسافرت ! » کنید باید بی زحمت یک کورس ماشین سوار شوید تا برسید به ایستگاه اتوبوس نامبرده با ملاحظه ۳۰ و ۶۲ رادر نظر بیاید اول توپخانه بود بعد رفت جلوقورخانه حالارسیده به گذر تکی خان ، حالا یکمرتبه دیگر هم بلیط را بگیرد جلو چشمتان و ، خطوطش نگاه کنید تا چنانچه یک روزی شمارا بجای توپخانه در چهار راه حسن آباد و یامیدان اعدام پیاده کردند هول و هراس نکنید چون این موضوع قبلا روی نقشه آمده و به ثبت هم رسیده و کوچکترین اعتراضی هم از طرف هر کس و هر جا باشد پذیرفتنی نیست بنا بر این ما اطمینان داریم وقتی شما برای یک راه نیم کورسی سه کورس ماشین سوار شدید و شش زیال پول مرحمت فرمودید خودتان نه تنها به معنی فرمایشات آقا شجاع پی میبرید بلکه تشریف میبرید و زانوهایشانرا هم ماچ میکنید که بیهای بلیطرا سد یال که سهلست ، چهارریال کند و دست از سر کچلتان بردارد .

- ۱- کمپانیهای نفت تقاضای اوپکرا نپذیرفتند.
- ۲- « پیچ » عاقد قرارداد کنسرسیون نفت با ایران میآید .
- ۳- « آمینی » طرف دیگر معامله نفت با ایران میآید.

« پیچ » و مهره !

حمال باشی
نفت ما مسئله ای جبری شد
شده یواز « Y ایگرگ » ناراضی!
شکوهها کرد ز غارتگر و گرگ
(چایمان کرد ز بس خیس آمد)
که با با قسمت ماها کم بود
لااقل از سرو کوشش نزنید !
پارک الله اوپک! احسن ، صحیح؟
اوپکه بدرقه شد تادم درب !
باب بشکه تلنکر نزنند !
حرف بی ربط و هوائی نزنند !
(تا یهو بچه نکرود بیدار)
بنتا از سر پیچ - « پیچ » آمد
چکرش هر وطن گشت جدو
رفت اول عربستان پشتاب
تا کم بسته شود درس نفت
« پیچ » بی « مهره » نمائید کیهو!
هیئت با چه بلندی آمد !
باند و دلال و نماینده بیا

بچهها باز هوا ابری شد
« X ایکس » فرمود کلارا قاضی
« A - آ » فرستاده شد اندر نیویورک
« B - ب » زلندن سوی پاریس آمد
صحبت و درد دل و گفتو شنود
که بابا چاه بکلی ، خشکید
همه گفتند با هنگک ملیح !
آخر الامر پس از قسمت و ضرب
شد مقرر که دگر غر نزنند
طبع خود را بگدائی نزنند !
در همین حیص پی سفتی کار
ناگهان چرخ به قیج قیج آمد
در همین حمال آمینی یکهو
چون با خواب نماند در خواب
طلبید او را ، پیغمبر نفت !
طلبیدش که در این نقشه نو
آنطرف یار هلندی آمد
د بیا ، هی د بیا ، هی د بیا

آمد و رفت و کلک اندازی
عمرو را بردن وزید آوردن
شود از نفتخوره دفع اوپک !
نکنند صحبت قیمت یکهو
یار را گنج و کلافه نکنند
- چه کسی - وای - همان عاقد نفت!
هوتک « ملی » ما کرد هوتک !
غرض و قصد دگر نیست بکار
- هو که حق خیر کند عاقبت!

مقصد از هیات و دلال بازی
پیچ و پیچ و در گوشی گفتن
همه اینست که با دوز و کلک
تا دگر ما و شما و من و تو
صحبت از وجه اضافه نکنند
ورنه از « پیچ » و از این آمد و رفت
(چه کسی !) آنکه بصد دوز و کلک
مقصدی غیر ضرر نیست بکار
هی از نفت تو و ملکیت

بشکارو « تر قشان » را تا شاکند
که یارسال در گاردن یارونی « منار
جناب » ساختند و اسال « موشک » !
مشهد - بانو - هدایت -
متأفانه بنده دارویی برای درمان
کچلی نمیشناس ولی شما میتوانید
آن چند تار مور را هم زفت بیندازید
و بعد از کلام گیس استفاده فرمائید!

زن دیگری نداشته ام و بعد اضافه
کردند ، فکر نمیکنم در قرن روغن
نباتی مردی اینقدر دلیر و پرجرات
باشد که بتواند و مر تبه ازدواج کند .
تهران - آقای ر . وطن -
پرست - شما چکار دارید که کارخانه
های روغن نباتی پیه خوک یا نهنگ
دریائی بخورد مردم میدهند ،



پستی ما از زور پیسی حکومت
هم میونه!

کرج - دوشیزه منیره - م
بلانست شما که میشنوید ، غلط کرده
اون کتاب فروشی که کتابها را از زور
از نرخ وزارت خرچنگ فروخته
وزارت خرچنگ الوالو سرخرمن
که نیست ، گناشتش برای گران
کردن! وظیفه جنابمالی وسایرین
است که اینطور آدمهای وظیفه
نشان نرخ شکن را گرفته و تحویل
مجری قانون بدهید تا پنجزار هم
گیراون بابا بیاد!

تهران - آقای م - حسینی
از چند نفر ذیصلاحیت پرسیدم گفتند
نمیشه موقع نماز خواندن تله و زوزون
هم تماشا کرد - حالاشما اگر اصرار
دارید کردن خودتان
تبریز - آقای محمد آزادی -
کار آزاد ما می آزاد خود چنا همالی!
هوای آزاد ، اینها همه آزادیه !
اینکه ما مینویسیم آزادی کله پاشده
ورفته ددر برای خنده خلق الله
روغن نباتی خوره والا نظر دیگری
نداریم!

اهواز - آقای فضل آمر علی
راجع به « ریم دام دارم » و بقیه
قضا یا باید خدمتتون عرض کنم
« از اون ترس که های و هو داره -
از اون ترس که سر بعوداره » حالا
تو خود حدیث مفصل بخوان از این
مجمل!
شیراز دوشیزه نعیمه ن -
راجع بپستال شما شخصاً با جان -
کندی تماس گرفتم و ایشان اظهار
داشتند بنده قبل از « زاکلین » بهیچوجه

« مدیر کل بانگ ملی گفت بحران بازار پایان یافت ، فقط عوارض آن مانده است »



دکتر مدیر کل ۱ - الحمد لله بحران بر طرف شده! عوارض هم چیزی نیست و انشاء الله اونهم بزودی مرتفع میشه!

نصیحت

« بملی گفت مادرش روزی ،
که نخور روغن نباتی قو
خورد و افتاد ناگه از مردی
حال گردیده آدمی ر . . .
عبدالحمید حمیدی

کلاه فروش

کاسبی که هر چند چشمش
را ارزان بفروشد باز هم سر
خریدار « کلاه » گذاشته
است!
ص - خواجه لوتی

تربیتا

مؤسس : شادروان حسین توفیق
صاحب امتیاز و مدیر حسن توفیق
جای اداره : تهران - خیابان اسلامبول
تلفن ۳۹۶۷۳
چاپ رنگین - باغ سپهسالار

بقیه تفسیر سیاسی
همانجا « ثابت » مانده است!
علاوه بر آن اکنون مدتی
است پول نیز که رکن اساسی
اقتصاد هر کشوری بشمار میآید
وضع « ثابتی » دارد و کمترین
جریانی در آن مشاهده نمیشود .
ما وقتی این مسائل را هر
کنار قوانین شلم شورهای
اقتصادی که آن نیز خوشبختانه
(!) وضع « تثبیت شده » و
یا بجایی دارد ، بگذریم هر
قدر هم که از علم اقتصاد بی بهره
باشیم خیلی زود باین نکته پی
خواهیم برد که در شرایط
فعلی به چه وجه احتیاجی بشکلی
کمتر برای تثبیت اقتصاد نبود .
بهر حال این بود نظریه
مخبرین آزانشا در روزنامه
تثبیتش درباره تثبیت وضع
اقتصاد کشور صل و بلبل ولی
برای ما چیزی که اهمیتش از
هنه بیشتر میباشد آنست که
قیمت ها خوشبختانه وضع ثابتی
ندارند و هر روز چون فضا نوردان
قدیمی به آسمانها میگذارند!



اغلب آقایان از اینجهت موهبای سینه خود را بیرون میریزند که میخواهند ثابت کنند خرس اهلی نیز وجود دارد!

علاقه مفراطی زیگولوها به آب هویج فقط يك علت دارد و آنهم اینست که هویج ویتامین «A» دارد و این ویتامین دید چشم را زیاد میکند و این خود برای چشم چرانیها نعمتی است!

اگر مردی زیباترین قنای جهان را هم داشته باشد به محض دیدن زن زشت روی همسایه بطور اتوماتیک دلش قیلی ویلی میرود! و آرزوی آشناشدن با او را دارد چون در نظر کیمیا اثر آقایان «مرغ همسایه قازاست»!

اگر ترس از لنگه کفش نبود مردها ظرف ۲۴ ساعت شبانه روز حتی ۲۴ دقیقه هم توی خانه بند نمیشدند!

مردها بقدری خسیس هستند که برای يك ذره رنگ و روغن که ما زنها بصورت میمالیم حاضرند یک هفته تمام با آدم بکومو کنند!

مردها آنقدر بی وفا و بی عاطفه هستند که حاضرند جنازه زشان را زمین بگذارند و چمدان همسر آینده شان را!! حمل کنند!

خرمیشوند!؟

من نمیدانم چرا این مردها اینقدر رند و مزور میشوند؟ یادرون کفش زنها میکنند دشمن سر سخت دختر میشوند هر چه آنها را نصیحت میکنیم بیشتر لجبازتر تر میشوند! گوزنان هستند بد مردان چرا گروگردا مادوشوهر میشوند؟ گرزن گیری خورد برتورشان میروندو پاک کافی میشوند با همه قیسی وغرور و بادشان باز هم با چشمکی خرم میشوند!

د دبیرستان دکتر خانعلی منحل شد

پایان!

هر زمان زین باغ برها میرسد مدتی مرحوم مغفور کچل روزوشب با دارو دارو داردادار نسلشو همچین و همچون میکنم بر شرف سوگند خورد آن باشرفا گفت قاتل را چنینش می کنم لیک بعد از آنهمه چا خانگری مدتی گفتیم کاین «صاحب سخن» میدهد او این کارها را فیصله آخر این استاد والامنزلت (از خدا پنهان نباشد کار ما مدتی هم پیشه ما صبر شد ناگه آمد این خبر از آن میان خوب کردی صبر کردی ای پسر طبق امر این وزیر بی نظیر شد دبیرستان دکتر خانعلی

بافراست کار کردی ای وزیر به به از این فکر و هوش و عقل تو خوب داری آگهی از فوت و فن نفع اول اینکه یارو قاتله میشود راحت ز دست دلهره نفع دوم اینکه آن معد کچل میشود کار تو دستاویز او نفع سوم اینکه با این کارتو نام دکتر خانعلی افتد ز سد میشود راحت خیالت و السلام

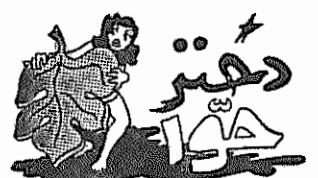
گوش خود را باز کن خواننده جان باش فردا منتظر کن این جناب فی المثل گویند بایک بولدوزور گور آن مرحوم را سازند صاف

پرحرفی آمینی! که چرا هیچ میل نطق نداشت؟ هیچ حرفی برای من نگذاشت!

نکته اگر تمام مردم ایران سپور میشدند در آن صورت با اطمینان خاطر میتوانستیم بگوئیم که وکلای مجلس ایران نمایندگانشان حقیقی و صد در صد مردم هستند!

اطلام خطر!

پس از توضیحات دکتر هدایت که گفته بود سازندگان روغنهای تقلبی روغن خوراکی را با روغن نارگیل و سیب زمینی و بیه حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و غیره مخلوط میکنند و مردم میفروشند یکی از کارشناسان سراپا روغنی ا توفیق برای تحقیق موضوع به داسرا رفت و پس از یک بازرسی دقیق و چشیدن روغنهای موجوده سراسیمه تمام جهانیان اخطار کرد که قضیه خیلی غامض تر و عیب کار خیلی بیشتر از آنست که تا حالا تصور میشده وقتی کاکا از او درخواست کرد که درباره معنی این حرف توضیح بیشتری بدهد پس از کشیدن يك آه طولانی و ممتد گفت: ای کاش اینها بیهو و روغن نارگیل قاطی روغن میکردند کاش موش مرده و سوسک و خرچنگ و قورباغه را با روغن مخلوط میکردند کاش روغن منداب و وازلین و شمع گچی را آب میکردند ولی این پدر سوخته ها میدانید چی چی قاطی روغن کرده اند؟ روغن نباتی! بله روغن نباتی را با روغن خوراکی قاطی کرده اند.



برای گول زدن زنها کافی است که با آنها بگوئید: «تو خیلی زیبا هستی!» «کیمیاگر» دختران حوا حتی درس شصت سالگی هم ادای يك بچه هفت ساله را در آورده و با هاندانهای عاریه خویش مثل بچه ها حرف میزنند! خانها فقط در يك مورد صرفه جو هستند و آنهم موقعی است که برای جشن تولدشان شمع میخرند!

داغ ابدی! دوزنی را که صیغه کردم من نرود تا قیامت از یادم لنگه کفش یکی مریضم کرد خرج آن يك پنداد بی پادم «ارج خواجه نوری» زنها در فن آرایش و خود سازی بقدری مهارت دارند که يك قیافه بدتر کیب و چهنمی را در ظرف مدت کوتاهی چنان زیبا و دلفریب جلوه گر میسازد که انکار راستی - راستی فرشتهای بکره خاک قدم گذاشته است.

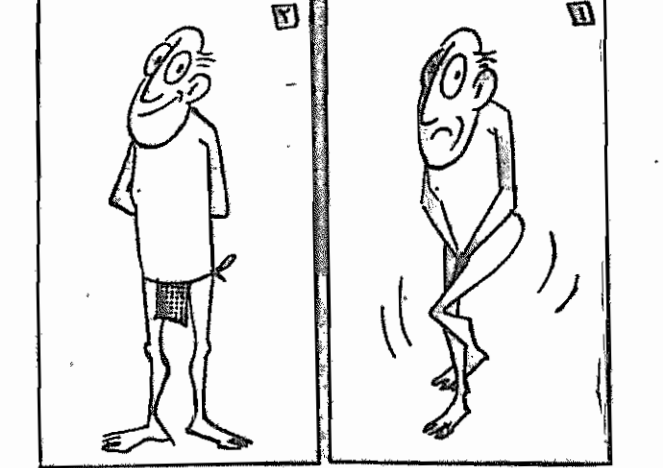
بزرگترین ارفاکی که بخانها شده است اینست که با آنها «ناقص العقل» گفته اند زیرا اگر بنا بود حقیقت را بگویند با ید می گفتند «فاقد العقل!»

روباه مکار است - ایضاً زن از حیل سرشار است - ایضاً زن شیطان به لمن جاودان خلق الحوق سوار است - ایضاً زن دریاست طوفان ز اوزن هم نین آتش شرر بار است - ایضاً زن اندوه بیکاری و بی پولی دردی جگر خوار است - ایضاً زن دوشیزه با آن دلفریبیها مر موز و تودار است - ایضاً زن چون مار یوآ، عقرب کاشان سعی و جرات است - ایضاً زن سائل چو شد بالفطره، از آدم گوئی طلبکار است - ایضاً زن از جمله آفت های هستی سوز مشروب و سیکار است - ایضاً زن «فی امان الله»

تاسه نشه بازی نشه بعد از ساخته شدن ا جاده سوم شمرا ن و کرج (روی کاغذ البته) تنهایی که داشتیم نداشتم جاده سوم شهر ری بود که آنهم بحمدالله بادستور جدید دولت از «قوه به حرف» آمدو حالا صاحبان اراضی اطراف کوره پن خانه و نازی آباد وغار سید ملک خاتون میتوانند با خیال راحت زمینها یشان را مطابق معمول بنویسند اینک که بر خیا واقع شده، يك لا چهارلا بهبشتری قالب کنند!

آتش گرفتن آب! در حوالی نكاه ما زندان چاه آب آتش گرفت و اکنون چند روز متوالی است که در حال اشتعال میباشد.

در مردمان قیمت پوشاک يك درصد تنزل داشت، از اماربانک ملی



بدون شرح

چند نکته درباره زیگولوها! يك لیوان آب هویج قادر است باندازه يك پطرس و یسکی زیگولوئی رامست و شنگول کند! اگر زیگولوها نبودند پل تجریش با این شهرت نمیرسد! نروتمندترین زیگولوها هیچوقت بیش از دو سه تومان موجودی ندارند! زیگولو موجودی است که وصیت نباید پس از مرگش حلقه هولاهوب و اورا روی قبرش بگذارند!

در جلسه هیأت دولت انتقال کارخانه های دولتی به مالکین و واگذاری دهات زلزله زده به زارعین! مطرح شد

آسیاب به نوبت! گفتا که دولت از بی تجیب مالکین کاری نموده است که اندر بیان من - باشد شبیه آن دو برادر که وقت ارت گفتا یکی بدبگری، ای روح و جان من! و این کربه ملوس و سیه مواز آن تو آن قاطر جموش لکد زن از آن من، گفتم که این درست، ولیکن یغیر از این دولت ازین عمل، بدلیل و گمان من از دیهقان «کشیده» و بر کارگر «زد» است! گر این چنین نشد تو بز ن بردهان من!



شیراز:

اثری نداده اند پس من بچه کسی شکایت کنم؟
کاکا: حالامکه، مجبوری شکایت کنی؟! ولس کن یا با خوش باش !!
ماسال و شاندرمن:

جان بچه ها در خطر است!
ساختمان تعلیمات اساسی که فعلاً یک دبستان دخترانه چهارکلاسه است لب رودخانه واقع شده و ارتفاع کف حیاط تا رودخانه ۱۵ متر است و بر اثر طغیان رود این ساختمان ریزش کرده و در شرف سقوط است و هیچ امید نیست که با یک جفتک چارکش بچه ها ساختمان از ارتفاع ۱۵ متری که پسا شود خلاصه کا کاجون: یک چیزی در این باره بنویس !!

کاکا - ما یک چیزی در این باره نوشتیم شما هم یک چیزی در این باره بکنید شاید کارتون بیک جایی برسه و دستتون به یک چیزی بند شه !!
علی آباد ۳ مرداد ۳۷:

کلاهبرداری جدید!
سالها قبل شایع شد که آقای اصلانندی گنج پیدا کرده و گرچه این خبر سر تا پا چاخان بود ولی امروزه دست آویزی برای کلاه برداری این شخص شده و همه روزه عده ای را باین بهانه که با گنج او شریک شوند تیغ میزنند. خدا رحمت کند آقای خریانی رو باین تخم و تر که اش !!
گلو ۳۷:

عجب روزگاریه!
آقای ملک محمودی نماینده توفیق با ترس و لرز فراوان نوشته اند در شماره ۲۵ توفیق خبری راجع به گلوگاه چاپ شده بود که معلوم نیست فرستنده آن کیست ولی جناب شهرتار که خیلی از این موضوع شکار شده عده ای را تحریک کرده بودند و بکشند و بهمین جهت چند روز قبل عده ای با کارد بمنزل من ریختند و میخواستند مرا قتل عام کنند! ولی خدا نخواست بهر حال اگر من کشته شدم بدانید که قاتل من آقای طاق نصرت است!

کاکا: از آقای شهرتار خواهش میکنم قبل از اینکه نماینده ما را نقله کنند یک نماینده خوش حساب دیگر نظیر ایشان برای ما پیدا کنند؟! خیلی ممنون!
خبرهای کوچولو موجهول!
از درود نوشته اند دکتر ما خوب نیست و به درد دل ما رسیدگی نمی کند اما چون خبر ارسالی نام صحیح نداشت چاپ نشد!
خان با پاناهی از کرمانشاه نوشته بنادم برسید بیچاره شدم نامم آجر شده و کسی بنادم نرسد!
جلوی درباغ ملی قم یک تا بلوزده اند که «ورود با دوچرخه ممنوع» و همیشه یک آجدان با دوچرخه درباغ گردش می کند که کسی با دوچرخه وارد باغ نشود !!
کاشه - یک مهندس آلمانی که ماهی چند هزار تومان حقوق

نماینده ارباب زن رعیت را بخاطر پنجاه گردو کشت،

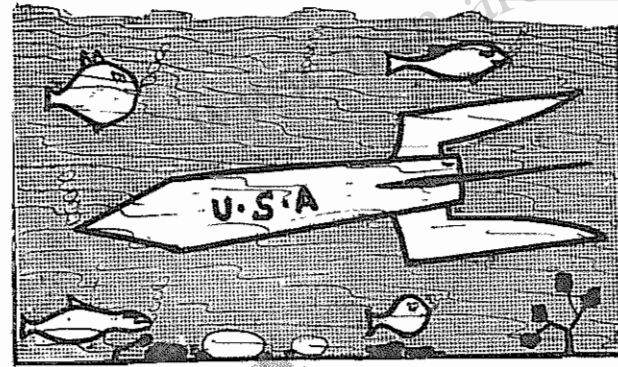
جراید تنبیه!

بلبل نویا

توی این هیرو ویر - توهم آره؟ خودتو واسه من نتر کردی؟ واقعاً دوره دگر گشته؟ دست از ملک شسته؟ رفته بخواب؟ پول ارباب پول یامفته؟ میکنه درد گشتکی رو دوا؟ مکه ارباب مغز خر خورده؟ حاصلارو شونه جم بکنی؟ واقعاً تف پاون حیات بیاد؟ مکه ملکم شده ماما جیم جیم گاو کو؟ بره کو؟ - شرابت کو؟ این بز - بته مرده؟ - یامیشه؟ بکی دادی بکو نکن حاشا

آخه قریون خا کبات برم حاصل امسال بوده کم - ارباب با چنین وضع و با چنین احوال طبق قانون نداده ام بتو کم چی چی؟ به؟ تو دم از قانون هر چه شد از دهان من بیرون مکه قانون خلاف من میشه؟ غیر ارباب نیست قانونی تا دیکه حرف ناروا نزنن - آخه ارباب؟ - آخه و خفه خون هیچ حیاهم نمیکنه زنیکه چک و مشت و لکد بکار افتاد

آقدر زد لکد که زن جان داد
تادیگه با مباشر ارباب
نکنه بیخودی سؤال و جواب



«فیلم گفته» «بیست هزار فرسنگ زیر دریا!»

تقسیم عادلانه
روزی ملا و سه نفر رفقای چهارتا شتر گرشون اومده بود و میخواستند آنرا بین خودتون تقسیم کنند. تصمیم گرفتند این کار را به ملا که رهبرش سفید آن جمع بود واگذار کنند تا بطور عادلانه بین آنها قسمت کند. ملا هم با اظهار خوشحالی این مأموریت را قبول کرد؛ به شتر داد به سه نفر رفقای و سه شتر دیگر را خودش برداشت و میگیره میگوید نصف این پولی که میگیرم حق تو حش است!
کاکا - راست میگه آگه ما وحشی نبودیم که اجازه نمیدادیم این جویری بیان مارو غارت کنن تذکر مقید و مختصر - آهای خیر نگاران کشکی! بحضورت عباس خبرهای بی اسم و آدرس و پاره میکنم میریزم توسته. همین! جوونک

اندر معنی

سمپوزیوم

از شما چه پنهان، از چند وقت پیش که صحبت تشکیل سمپوزیوم نفت در تهران بود عده ای از خوانندگان پیوسته ا توفیق مرتباً از ما میخواستند که معنی این لغت و کار این سمپوزیوم را برایشان بنویسیم ماهم مخبر پخبرها مان را ریسه کردیم که باطراف و اکناف ساختمان چند ملیونی «شرکت نفت» بروند و سرگوشی آب بدهند تا بلکه بجل این معضل عظیم نایل شویم و جواب قانع کننده ای به خوانندگان خود بدهیم. طبق اخباری که این مخبرین از چند روز قبل از تشکیل سمپوزیوم بدفترا مخابره می کردند مرتباً گروهی زن و دختر ترگل و ورگل و محفل آرا برای انجام سمپوزیوم استخدام میشدند و کلاسهای برای تربیت انسان تشکیل میشد. ایضاً سیل سیکارو مشروب خارجی بیایگاه مزبور سرازیر بود. وصول این اخبار محافل توفیقی را دچار شاخ در آوردگی کرده بود که کار سمپوزیوم شروع شد و خبر نگاران توفیق دیگر موفق باخذ خبر تازه نشدند و ماهم همینطور مثل شیر توی گل مانده بودیم که بالاخره کار این سمپوزیوم چیست و هر کس هم در این مورد از ما سؤال میکرد به لطایف التحیل از یرش در میرفتیم و در انتظار موقعیت بودیم که چند روز پیش یکی از خبر نگاران ما سراسیمه و ذوق زده وارد دفتر شد و مثل مرحوم ارشمیدس فریاد زد «یافتیم... یافتیم... یافتیم...» و بلافاصله دست مبارکش را کرد توی جیبش و نشریه اخبار اداره اطلاعات آمریکا را در آورد. برو بچه ها شروع به گردنکشی کردند و مخبر توفیق هم مثل اینکه «اسرارسیا» را بدست آورده باشد مجله را توی دستش لوله کرده بود و عین فاتح برلین سینه اش را جلو داده بود. کاکا توفیق که تا بحال ساکت ننشته بود با یک خیز مجله را از او گرفت و پس از یک نگاه بقیه در صفحه ۹۱

خارش هفتساله!
مرحومه منفور ماریلین مونروی فقید زمانی که فیلم «خارش هفتساله» را تهیه میکرد در درس عجیبی را پیش ایجاد شده و در تنگنای مهمی آگیر کرده بود بدین معنی که هر وقت یکی از همکاران سینمایی «در باره» فیلمش از او میپرسید:
- خارش هفتساله تان تمام شد؟! مجبور بود در جواب بگوید:
- نه، معافانه هنوز ادامه دارد!
مخبر بی هنری: ص - خواجه لوتی

آقای راننده!

از بوق اتومبیل خود بجای ترمز! استفاده نکنید!
 نقل از اعلامیه اداره راهنمایی و رانندگی که یک هفته است
 تمام در و دیوار شهر تهران و حومه چسبانده شده!
 نتیجه: ما فرزندان داریوش کبیر از این اعلامیه نتیجه
 میکشیم که از بوق اتومبیل بجای ترمز هم میشود استفاده
 کرد!
 یعنی اگر مثلاً در یک جاده کوهستانی، در یک خیابان
 شلوغ، در یک سراسیمگی تند و یاسریک گردنه ترمز اتومبیلان
 بریداً نباید دستپاچه بشویم، چون با فشار دادن بوق اتومبیل
 میشود اتومبیل را سر جایش میخکوب کرد و از رفتن به ته دره
 و تصادف جلوگیری نمود
 ه - خرسندی

بچه امروزی و مادر دیروزی!

مادر من میخواهم بمدرسه
 ملی درخونه مون برم
 نه جانم نمیشه
 مکه دولتی و ملتی با هم
 چه فرقی داره؟
 هیچ ملی همون دولتی فقط
 فرقش اینه که هر جایی ملی باشه
 باید پول بدی ولی اگه دولتی باشه نه
 آهان! پس واسه همین
 که این ساختمون بزرگه بهارستان
 اسمشو گذاشتن مجلس شورای ملی
 گویا

ای ننه!

بین که خونین جگرم ای ننه
 ز دست مادر شوورم ای ننه
 ای ننه جون وای ز شوهر من شوهر بی رحم و ستمگر من
 دور بود هر شبه از بر من دست نوازش نکشد سر من
 شکسته از غم کمرم ای ننه
 آخ که در اومد پدرم ای ننه
 صب که میشه بجای خرج خونه غر میزنه هوش میگیره پوله
 هوش میگیره خرج خونه گرونه درد منو فقط خدا میدونه
 هی میزنه توی سرم ای ننه
 این شوور بی هنرم ای ننه
 شوهر منم چو همه بزرگون بما میده همیشه وعده نون
 وام میگیره هوش ازین وازاون زجور و ظلم او شده دلم خون
 چو مرغ بی بال و پر م ای ننه
 زغصه خون شد جگرم ای ننه

این دکترها...

مریضی وارد بیمارستان دولتی
 شد، دید سه نفر دکتر دور یک میز
 نشسته و مشغول گفتگو هستند. یکی
 از دکترها پرسید: چته؟ مریض
 گفت: از دماغه خون میآید. دکتر
 گفت: باید عکس برداری کنی!
 دکتر دومی پرسید: دیگر چه
 دردی داری؟ مریض جواب داد:
 سرم و کمرم نیز درد میکند، پاسخ
 شنید که باید رژیم بگیری!
 در اینجا دکتر اولی و دومی
 باهم اختلاف پیدا کردند و هر دو از
 دکتر سومی پرسیدند: بمقیده شما
 چه مرضی دارد؟ دکتر سومی گفت:
 باید پس از مردن کالبدشکافی
 کنیم تا خوب مرض را تشخیص
 بدهیم!
 > احمد شاهپوری - آبادان <

فرق

مرد طاسی که فقط هشت تار مو
 در سرش بود سلمانی آمد که سرش
 را اصلاح کند سلمانی بشوخی گفت:
 «فرق سرتونو چطور واز کنم؟» مرد
 طاس جواب داد: «از وسط» چندی
 بعد باره همین مرد به سلمانی مراجعه
 کرد ولی با چهار تار مو سلمانی
 گفت: «فرقتان را چطور واز کنم؟»
 گفت: «یک تری!» و باز هم بعد از
 چندی آن مرد با یک تار مو مراجعه
 کرد و سلمانی که از دستش کلافه
 شده بود گفت: «فرق مورا چطور
 واز کنم؟» و آقا هم جواب داد:
 «لارم نیست فرق باز کنی! همه
 موها را بزنی بالا»
 > شیراز - بچه زرانه <



کانادا درای

فراورده مفیدترین میوهها
 برای هر نوع سلیقه



شنیدم که فرهاد فرخ سرشت
 که ای پهلوان مرد خنجر گذار
 درین بیت «تومان» والا گهر
 سر کوه بر تخته سنگی نوشت
 دو تومان بده برستان صد هزار - «تومان»
 نه گنجید و ماندست از خط بدر!!



گنجساران :

وضع بست چرخ خراب دی !!
 مدتها برای تأسیس اداره بست در گنجساران به درختی که رسیدیم دخیل بستیم و بهر اما مزاده ای که وارد شدیم دعا کردیم تا اینکه یکروز رئیس بست بهبهان مردم را برای گشایش بست و تلگراف گنجساران دعوت کرد و برق از چشم همه پرید! مردم از خوشحالی روی پاشون بند نبودند. روز موعود جناب رئیس فرمودند که در هفته ۶ بست زمینی و دو بست هوایی برای گنجساران درست کرده ایم ولی بهجان عزیز خودم ۱ در همان هفته اول معلوم شد که پیش از دو بست زمینی برای گنجساران ترتیب نداده اند ۱ و دو بست هوایی هم سر نوشتش با یاد هوا است ۱ زیرا هر موقع کمترین غباری در هوای خوزستان مشاهده شود ما بست نخواهیم داشت و البته میباید دید که در تمام تابستان هوای خوزستان غبار آلود و زمستان ابری است (۱) از طرفی پس از سه سال وعده هنوز از تلگرافخانه در گنجساران اثری نیست. مطبوعات با پنج شش روز تأخیر و نامه ها پاره بیست روز عقب افتادن بدست مردم میرسد خدا عاقبت همه بند گانش را بخیر کند. بهرامی - نماینده توفیق نهند :

آدم حظ میکند وقتی این خبرها رو میخوانه !
 مبلغ ۵۷۰ ریال طی بروات ۲۳۰۳۲۳ و ۲۳۰۳۳۲ برای پنجاه امانه ملی فرستاده ام ولی پس از ۵۴ روزه وجه بدست آنها رسیده و نه بلیط بدست بنده ۱ بنظر شما اینهمه سرعتی (؟) که اداره چا پار - خونه از خودش نشون میده قفلک آزر نیست ۱؟
 گشاور زبان نماینده توفیق بهبهان :

عجب وضعیه !
 پس از يك سلسله اقدامات و پس از مقداری جنگ و وزن بخور بالاخره قرارداد لوله کشی بهبهان با شرکت ثلاث با مضا رسید اما با اینکه فقط سه ماه به پایان مسدت قرارداد مانده هنوز این شرکت نیمه محترم ۱ یکمتر هم لوله کشی نکرده! بدنیست بدانند که اهالی بهبهان آب مشروب خود را از يك رودخانه میآورند که همه گونه میکرب بطور وفور در آن یافت میشود آنهم چه میکرب هائی؟ بد رشتی يك پرتقال! بهبهانی بنه ایندگی مردم



... که گفتمی رئیس شما زنه ؟ پس برای اضافه حقوق گرفتن چیکار میکنی !

عرضه مردن ندارم !؟

ایکه میبرسی چرا مسکن ندارم
 اینکه سهله - بنده حتی زن ندارم ۱۱
 ایکه میگوئی چرا من یالتوزم
 زن جهنم ۱ - رخت هم برتن ندارم
 باک بیکاری مرا کرده کلافه
 «ای خدا منکه دل از آهن ندارم»
 کفش و تنبون میخرم شلوار ندارم
 قند و چائی میخرم ، روغن ندارم
 گرچه باشد سرقت و دزدی زرتگی
 این زرتگی هرکه دارد من ندارم
 ظاهراً عقم سر جاشه ، ولیکن
 اینقدر دانم که من قلعن ۱۱ ندارم
 آنقدر بی حال و بی زورم که گوئی
 فرصتی از بهر چون کندن ندارم
 دیگران در زلزه رستند از غم
 بنده حتی عرضه مردن ندارم !

پند هفته !

همشهری ۱ از گران شدن نرخ اتوبوس نهراس .
 روزگاری بود که داشتن اتومبیل شخصی علامت شخصی بشمار میآمد و نداشتن اتومبیل در بعضی ها عقده حقارت بوجود می آورد .
 اکنون نرخ اتوبوس را بالا میبرند تا اتوبوس سواران بر سواری داران تفوق یابند و عقده های حقارت از بین برود .
 صاحبان اتومبیل شخصی! شما هم سعی کنید حسودیتان نشود .
 سالهای متمادی بود که شما فخر میفرخواستید و اتوبوس سواران چیزی نمیکفتند بکنارید چند روزی هم آنها شما فخر بفرشند !

خبرهای کوچولو کوچولو!

حسن گیاهه: انقدر خدا خدا کردیم تا بالاخره ساختمان جاده حسن گیاهه به پل سفید رود شروع شد ولی دیکه نمیدونستیم هنوز شروع نشده و لاش میکنند و میرن عشق ۱۱ عطاء الله درخشان نماینده توفیق **کترا شهسوار:** نشترود از خودش صنادر در آمدنداره در حالیکه کترا شهسوار تمام الوار و ذغال تهران را تأمین میکند آنوقت شهرتاری درآمد کترا رو ور میداره خسرچ نشترود میکنه ۱!

فیلان دماوند: وضع شهرتاری ما آنقدر گریه داره که آدم خنده اش می گیره ۱ گیلان روز بروز عقب تر میره و وضع ما روز بروز بدتر میشه .
 خبر نتار توفیق **بم:** نما بنده ما در حالیکه زار زار گریه میکرده اند نوشته اند يك دزد خوش ذوق و خنده رو ۱ هفته گذشته بسته توفیق را از مغازه مخلص کش رفته حالا بسته بجهنم ۱ من میترسم از بس بخنده بتر که ۱ ایران نژاد

گلوشگاه: بنده روز ۲/۱۶/۴ با قطار مسافرت می کردم رئیس قطار بيك نفر توهینی کرد گفتم چرا بیخود به مردم توهین میکنی ؟ شترق زد تو گوشه ۱ این است - حرف حق زدن ؟

ملك محمودی: نماینده توفیق **کاکا:** بعله ۱ آخه چنان من مکه نمیبینی همیشه حرف حق زد؟ ۱



منجزة صابون گلنار

به آب زرمزم و کوثر سفید نتوان کرد
 گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
 سفید تر شود از برف بی پرو بزرگ کرد
 ولی بصابون گلنار اگر که شسته شود



زن از در ریچه چشم نویسندگان
خانه با سعادت خانه ای
است که یک شوهر کر و یک زن کور
در آن زندگی کند «شکسپیر»
عبار طلال را با محکم می-
توان فهمید و عیار زنهارا باطلا!
«آنا تول فرانس»
زن و انار!

انار را اول میفشارند بعد
میخورند
انار ترش دهان را آب
می اندازد

وقتی انار آبلیسو
میخورید مواظب باشید نترکد که
آلوده میشود!

انار خور حسابی کسی
است که یک حبه اش را هم هدر ندهد!
«شوراز - یوسف ارمنی»
تنها پارچه ای میتواند
مورد پسند بریزیت باردو های
وطنی باشد که یک قواره آن از
سطح یک برک درخت تجاوز
نکند «منوچهر»

دختران حوا فقط با این امید
یا دامن تنگ از جوق امیرند که
یک جیکول احساساتی بعنوان کمک
زیر بنل آنها را بگیرد!

بزرگترین کاشف جهان
کسی است که بتواند در کله دختران
حوا چیزی بنام «مغز» کشف کند!
اولین هنری که اجناس
لطیف در زندگی میآموزند توالنت
نام دارد و آخرین کاری که در
واپسیندم زندگی انجام میدهند باز
هم توالنت است!

اگر مغز آدمیزاد قابل
خوردن بود هیچگاه خوراکی
بنام مغز زن نداشتیم!
«م- وثوق»

پیشنهاد برادریولخانه مبارکه!

خون = یاد چراغ موشی گنابادی
رادیولخانه مرتب ز ره دلسوزی
میکنند از همه کس، پیرو جوان استمداد
که کند هر کس اهداء کمی خون از خویش
تا که مجروح و مریضی شود از آن دلشاد
این عمل هست سزاوار ستایش لیکن
نکته ای هست که آنرا نتوان برد از یاد؛
که در این بوم گروهی دغل خون آشام
جمله اولاد یزید و خلف این زیاد
بمکیدند چنان خون کسان را یکسر
که نمانده است بر گهای خلایق جز یاد
زین سبب تا که خجل مردم بی خون نشوند
میکنند بنده شرمنده یکی پیشنهاد:
«رادیولخانه نخواهد دگر از مردم خون»
فقط این و فقط این، عزت سرکار زیاد



آدم بکدام سازی بر قصد!

یک مرد:

اگر چاق باشد میگویند: بی رگ و پخورو پخواب است.
اگر لاغر باشد میگویند: مردنی و غصه خور است.
اگر لباس نوبوشد میگویند: میخواهد بزبدهد.
اگر لباس کهنه بپوشد میگویند: خسیس و گدا صفت است.
اگر در مرگ زتنش گریه کند: میگویند: خدا از ته دلش
خبر داره.
اگر ساکت و منموم باشد میگویند: بفکر تجدید فرآشه!
اگر مادر زنش را دوست بدارد میگویند: عجب هالوست!
اگر پاکت میوه یا چیزی دیگری را از بازار: خودش بخانه ببرد
پشت سرش میگویند: آخه آدم خسیس دوسه زار بیکی میدادی
تا اینهارا پدر منزلت برساند!
اگر اینکار را میکرد و پاکت میوه را بدست پیشخدمت یا
دیگری میداد باز هم میگفتند: چقدر تکبر داره، آخه یک
پاکت میوه بدست گرفتن که از شخصیت آدم کم نمیکند!

یک زن:

اگر چاق باشد میگویند: پدر مادر زنی میخورد!
اگر لاغر باشد میگویند: اسکلت متحرک است!
اگر لباس نوبوشد میگویند: روی چشم هم چشمی است.
اگر لباس کهنه بپوشد میگویند: امل و فناتیک است.
اگر در مرگ شوهرش گریه کند میگویند: رل بازی میکند!
اگر گریه نکند میگویند: عجب بیعاطفه است.
اگر بعد از شوهرش علاقمند باشد میگویند: کلکی زیر سردار!
اگر صدای گرام یا رادیو را بلند کند همسایه ها خواهند گفت:
چقدر ندید بدیده، همه کس میدونه که شوهرت گرام یا رادیو داره!
اگر صدای رادیو را کوتاه کند باز هم میگویند: چقدر ناچسنه،
آخه صداشو به کمی بلندتر کن تا دیگران هم بشنفن، مکه
بلند کردن صدای رادیو از قیمت آن کم میکنه!
نهادند - پرویز شهبازی

ضرب المثل های داغ (باتفسیر)

یارو امینمه آبه (یعنی بحر فاش گوش نده یک شاهی
ارزش نداره)
یارو درفش مسلکه (یعنی آدم هوچی و چاخانیه)
یارو خریانی صفته (یعنی کلاه سر کسی نمیداره
فقط کلاه برداری میکنه)
یارو تلویزیون مواجه (یعنی آدم بی مزه و خنکیه)
یارو وزیر منشه (یعنی تا ببیند هوا پسه میزند بچاک)
یارو سیوند مذهبه (یعنی آدم بیچاپ و ورمالیه!!)
یارو توفیقیه (یعنی آدم خوش مشربی همیشه هم
حرف حساب میزنه و آسه همینجه باهاش لجن)
هادی - خرسندی

بحث منطقی

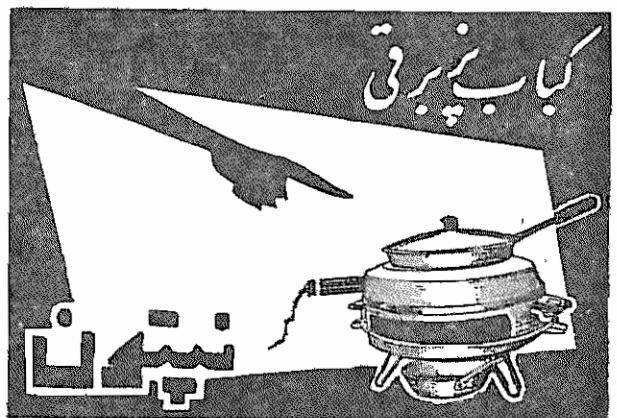
تاریخ دقیق شروع انتخابات

مهمترین خبری که برای
تسکین اعصاب عاشقان سینه چاک
کلمه انتخابات و لغات و اصطلاحات
و مشتقات و مترادفات آن در این هفته
بگوش رسید این بود که: «محا که
متهمان انتخابات تا پستانی آغاز شد»
و یکی از توفیقین که در امورا پداع
و اختراع وسایل سرگرمی تخصص
سمعی و بصری دارد، با شنیدن این
خبر بپامزده داد که انتخابات بطور
حتم در اوایل سال ۱۳۴۴ و پادست
دولت دیگری غیر از دولت علم
شروع خواهد شد با این دلیل که -
دکتر امینی با ترتیب دادن محاکمات
بزرگش ثابت کرد که هر محاکمه ای
اقلا ۱۳ ماه وقت لازم دارد و ترتیب
دادن این محاکمات بزرگ هم
لازمه اش اینست که مجلسی در کار
نباشد تا بقول ایشان، سنگ راه
اقدامات اصلاحی دولت بشود و از
آفتابیکه آقای علم سیاست و نشان
رادیو به روی از سیاست دولت سابق

هرگی بکاری مشغول

صنار بنداز تو گشکول
شاگرد پی قلب
حاجی پی تقرب
وکیل پی چاپیدن
وزیر پی سلفیدن!
مسته میره خرابات
سپور به انتخابات
سر باز میره توی هنگ
سلام میده ب سر هنگ
حسن توی اراضی
مالک شده ناراضی
امینه رفته منکول
علم نشسته شنکول
هرگی بکاری مشغول
صنار بنداز تو گشکول
۱۳۴۴ ف: نیرومند

اعلام کرده اند این نتیجه بدست-
میآید که دولت علم هم پس از چارده
پانزده ماه زمامداری و پارت گذاشتن
< یک محاکمه بزرگ و تاریخی! >
برای ما مردم نمک نشناس از کار-
برکنار میروند! و انشاء الله دولت
بعدی آنها انشاء الله اگر محاکماتی
اصلاحاتی، بگیر و ببندی سدره اشان
نشود انتخابات را شروع خواهند
کرد. ولی دلیل اینکه چرا آنرا
با کمی تعویق به بهار ۱۳۴۴ موکول
خواهد کرد اینست که میخواهد
انتخاباتش با هیچیک از عناوین-
تأیستانی و زمستانی تشابه اسمی-
پیدا نکند یعنی انتخاباتی باشد کاملا
ندیده و نشنفته.
میگوید نه؛ بقول عمه خدا -
بیامر ز من:
< اینو میگویند بینی، فردا
می بینی >



کباب پز برقی نپتون
صدفمه گفتیم بابا، از اون بخن
سه چار روزه توخونه غوغا دارم
همش میکه آخه که کلافه شدم
آشیزی کردن پاهیزم یا ذغال
پاخشم و جشتره دیوانه وار
کلفت و نوکر نمیخوام، اون میخوام
هر جور خوراک بخوام با اون مییزم
< نپتون > با انواع دیکه داره فرق
الهی من قر بون «نپتون» برم
قر بون «نپتون» با سو و جون برم

(قصه)
هوی بچه ها داد نزنین
اینمه فریاد نزنین
قصه میکم لالا کتین
نبادا چشمو وا کتین
از وقتیکه یادم میاد
این میره اون یکی میاد
چن روزی فریاد میزنه
از اصلاحات داد میزنه
مردم خوب چیز میکنه
دند و نهاشو تیز میکنه
تو کوچها جار میزنه
الاشو بار میزنه
تا که دیکش ته میگیره
فلنگو میننده میره
از این همه داد زدن
درست نمیشه کار ما
باز همو نیم که بوده ایم
قرض و قرضه فزوده ایم
شهر فرنگه شهر ما
میان میرن صدراعظما
این میاد اون یکی میره
تا حوصله تون سرفره
این بر خلاف اون یکی
حرف میزنه بزورگی
دولت صرفه جوئی
مخالف شلوغیه
از منبر و روزنامه چی
بدش میاد مثل چی چی
میکن که مردم میدونه
بودجه رو تأمین میکنه
مجلسارو وا میکنه
و کیلا رو جا میکنه
قانون ما نون وضع میکنه
این سوای این واونه
ببینیم و تعریف کنیم
باز قافیه ردیف کنیم
(بچه دهاتی)

هو الباقی
هَذَا كِتَابٌ مُسْتَتَابٌ « جوامع المكافات » یا رساله



علیمحمدخان، کارمند دوتایه، از قوچان با هزار دوندگی خود را به تهران منتقل میکند و پس از کشیدن درسهای زیاد و چند روز اقامت در مسافر خانه مثل اینکه دوتا اطاق خالی میخواهد پیدا بکند و بسلامتی از مسافر خانه خارج شود و بعد از دادن حساب مسافر خانه مشغول اسباب کشی میشود

۱۲ - اسباب کشی

چیده شد اندر آن بفرم اصیل ۱ پشت آن شیشه میشهجات و سبد بچهها یک یک شدند قطار ما نشستیم (خانم و بنده) چرخشی زد قنوت گاریچی جابجا شد کلاچ و هم دنده ۱ (گرچه بود از وسائل بدوی) لنگر انداخت روی مقصد ما

گاری آماه گشت و زرت وزبیل یعنی اول چل و پلاس و نمد آخر دست، روی قلّه بار بغل دست، جنب راننده ۱ بهسوا رفت سوت گاریچی زان سپس شد ز جای خود کنده بعد یکریغ موشک فدوی لیک بی انحراف و عیب و خطا

اولین برخورد

آن چنانی که خود خبرداری از همان تیب بی غم و بی درد حلقه بستند دور ما به نظام که تو گوئی حقیق کرده گناه شده غولی باین محله گسیل ۱ یکی از خنده قیج و قیج میکرد داخل زخم ما نمک میکرد ۱ زوزه و پیچ و پیچ و زمزمه بود بنده رفتیم بسوی حلقه در یا اگر داد پیچ و تاب نداد زدم و گوش بزنگ ایستادم کلهای زان میان هویدا شد عین ارزنگ دیو (بی غیبت ۱) غرضی کرد بهرم چوپلنگ : نصف مغز سر مرا بردی ؟ تو فقط یک طریقه و به روند مکه جانم شیکم روشن داری ؟ رسم در خانه آمدن این نیست « اول دشت و عین بسم الله کسل و لال و بی رمق گشتم معذرت خواستم ازین غفلت روی سکوی درب خانه نشست فرش و مرش و پلاس آوردید ؟ که با آقای ما قرار بستید ؟ یک تماشا بوضع جاری کرد چشم خود را در اندو ما من گفت : واسه چی جم شدند، ازت چی میخوانند ؟ « مکسانند دور شیرینی ۱ » چیز جالب ندیده و بدبخت کیف و حظ و نشاط و لذتشان خنده بر سرمساری بنده بقیه دار

از ورود و توقف گاری عدهای بی شمار از زن و مرد با دوصد بچه حلال و حرام ۱ همه بودند غرق دید و نگاه یا که گوئی ز جنگل برزیل یکی آن گوشه پیچ و پیچ میکرد یکی آن سر با کمک میکرد هر طرف قیل و قال وهمهمه بود در همین شور و در همین محشر در زدم، لیک کس جواب نداد زمین جهت چند حلقه محکم ناگهان لنگه ای ز در و آشد خانی بود چاق و بد هیبت از همان لای در بدون درنگ - چیه هی تق و تق در آوردی هرچی میگم کیه بلند، بلند با در و حلقه کشمش داری طرز برخورد و در زدن این نیست بنده از این شامت بیجا غرق در خجلت و عرق گشتم بعد با شرم و خواری و خفت لیک خانم بدون رحم و گذشت گفت گویا اناش آوردید صاحب آن دوتا اطاق هستید بعد یک واری به گاری کرد از تعجب پس از دوسوت کلفت ۱ این جماعت کیانند؟ - مال شما ند؟ گفتم این ناکسان که می بینی مردمی بی غمند و ابن الوقت هست تفریح و عیش و عشرتشان دیدن وضع گاری و بنده

گراوات یا ...

خانمی در فروشگاه بزرگ شهر مدتی مشغول انتخاب هدیه مناسبی برای شوهرش بود. صاحب فروشگاه بعنوان کمک باو گفت : - یک گراوات برای او بخیرید چگونه

خانم با حال اعتراض جواب داد : - نمیشه ، شوهرم ریش داره ! - خوب ، پس یک ریش تراش برقی برایش بخیرید - **پد شانس !** مردکی برای رفیقش درد دل میکرد و میگفت :

- درباره زن هیچ شانس ندارم تا بحال سه بار ازدواج کرده ام ، اولی تمام پولهایم را برداشت و فرار کرد ، زن دومم با نزدیکترین دوستم بمن خیانت کرد ... و سومی هم هنوز با من زندگی میکند !

یک معمای پلیسی تکان دهنده !
اشباح متحرک !!

(کسانیکه در عمرشان حتی یک مرتبه هم که شده روغن نباتی خورده اند از مطالعه این داستان خودداری فرمایند)
بعضی اینکه ساعت دیواری مسجد شاه (چون داستان خارجی است شما فرض کنید کلیسای نتردام) با نواختن ۱۲ ضرب نیمه شب را اعلام نمود از قسمت غربی محوطه گرین اسکوار (سبز میدان) یعنی آن قسمتی که بطرف شومیکر زمارکت

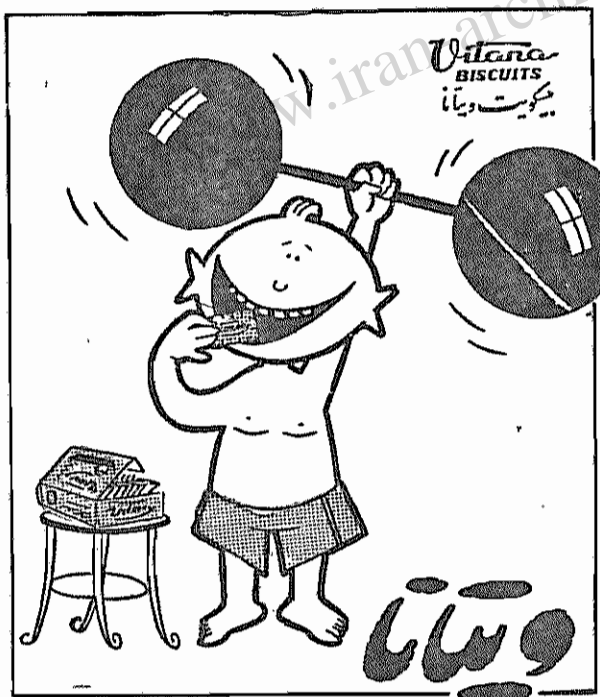
تحریرات

ایکه دکتر کمری کرد ترا راهنمایی ۱
ما کجا نیم در این حوض تفکر تو کجائی ؟
● ● ●
توب و تشر هر دو دوستان قدیمند
برائسر توب ، نوبت تشر آید ۱۱
● ● ●
گویند مرا جو زاد مادر
در صنف - دوسه جا - زائیدن آموخت
● ● ●
هزار سال اگر زندگی کنی ، قارون
به سیب کیلویی سی جل قرون نمی ارزدا
● ● ●
دیدم که « کلم » نشست و « شلم » برخاست
سالی که نکوست از خیارش پیداست ۱۱
● ● ●
محتسب شیخی بره دیدوبه جیبش دست برد
شیخ گفت ایدوستان این ویسکی بود کنیاک نیست ۱
● ● ●
آمدی جانم بقربانت ولی باسر چرا ۱
بیوفا حالا که من گردیده ام شوهر چرا ؟
« شبیه اشعرا کازرونی »

(بازار کفشان) باز میشود شبخی خارج گردید . شیخ مذکور در حالی که خود را در بالا پوش سیاه رنگی پیچانده سرعت « بوذرجمهری استریت » را طی نموده پس از چند لحظه در تاریکیهای « ناصر خسرو او نو » بنای دویدن را گذاشت و همینکه نزدیک توپخانه رسید اندکی

توقف کرد و وقتی مطمئن شد که کسی او را تعقیب نمیکند از پله های پراهری زیر زمینی سرعت شروع پیاپی رفتن نمود ، اما هنوز پله های آخر را طی نکرده بود که ناگهان اشباح دیگری در حالیکه هر کدام به سلاح برنده ای مجهز بودند از طرف مقابل شروع پیاپی آمدن نمودند . شیخ اولی که با دیدن اشباح مذکور احساس خطر کرده بود قبل از اینکه آنها بکف راهرو برسند بسمت چپ پیچید و با سرعت هر چه تمامتر شروع به بالا رفتن نمود و پس از اینکه خیابان بابها یون را پشت سر گذاشت وارد کوچه ای شد و مقابل درب سیاه رنگی که در قسمت راست کوچه قرار داشت توقف کرد و بعد از اینکه نفسی تازه کرد آهسته پیش رفت و سه ضربه کوتاه و منقطع بدرخواست . در این موقع در بروی پاشنه چرخید و شیخ مذکور با تمام قوا خود را بداخل خانه پرتاب و پس از اینکه راهرو و بعد حیاط را طی کرد خود را باطاقی که نور کم رنگی از آن ساطع بود رساند و با سرعت تشک خود را پهن کرد و بعد از اینکه ۱۲ مرتبه لحاف خود را نکل داد تا گردوغبار آن پاک شود روی تشک دراز کشید و لحاف را بروی سر کشید و در همان حال با خود گفت : امروز هم باهر کلکی بود توانستم از دست طلبکارها فرار کنم خدای فردا کریم است .

و چون زیاد خسته بود بزودی صدای خرناسه اش بلند شد اگر چاهی را شناختید و نوع جرمش را تشخیص دادید . به کل - عباسعلی بقال سر کوچه محله صر بها اطلاع دهید و دوسیر چسقیل بوداده فرد اعلا جایزه بگیرد .
ارادتمند : آصف و اثر



ویتانا

کجا میری آبی نسا؟
عمو ویتانا مامانیه جنسای رنگ و ارتنگ داره « بیسکویتش » حکایتیه دل میبره « خونچه » آن « نازک نارنجی » را بخور از « چوب شورش » بشنو از این دوتا من چی بگم گوشواره طلائی اش دهن را شیرین میکنه بیسکویت خانواده اش به افتخار ویتانا - میرم پیش عمو ویتانا عمو امل شادمانیه خوشمزه و قشنگ داره مصرف آن قیامتیه خونچه چون غنچه آن تا بشی چاق و سر و سر و وز « پتی بورش » بشنو همه میدونن واس کی بگم با مواد غذائی اش همچون و همچین میکنه آدم پر اش میکنه غش کف بزنین - هورا ، هورا

تکته
بزرگترین خاصیت گسرا نی ارزاق اینست که آدم را از زحمت خوردن و هضم کردن خلاص میکند

هنرمند !!
مسعود پاک
به خشم شد ز « هنر دوستان » فلانک و گفت :
کز این گروه شدم پس معذب و ناشاد
نی کشند دگر دست از « هنر هایم »
« مراد دست « هنر های » خویشتن فریاد ۱۱۱ »

پنسه هفته
دعا کنید زود تر پیر شوید تا بتوانید آزادانه دست بسرو صورت دخترهای جوان بکشید - چون آنها هم شمارا بچشم پدری نگرینسته و هیچ اعتراضی نخواهند کرد ۱
لئون سفونی

اردک میرزا

به به از این مشروطه!

وند آن غلغله ای برپا بود
هیجان آورو روح افزا بود
از سراپای همه پیدا بود
بر لبان خنده پر معنا بود
از برای همه پابرجا بود
یک طرف بحث لب دریا بود
نغمه «مامبو» و «چاچا» بود
باهمان بینی فیل آسا بود!
جای گشتیز و من و کاکا بود
بهر جمعی روجل و «آقا» بود،

با «اهن» و «تلمپ» مربوطه
واقعا به به از این مشروطه!

یک شکم گنده صاحب غنیمت
اثری نیست، میندار عجب
نیست منظور بجز عیش و طرب
مشدی احمد سخن آرد بر لب
میشوند ازین و از بیخ عرب!
لازم است از بی اظهار ادب
باید از ما نمایند طلب
کی رطب خورده کنده رطب؟
فارغیم از غم و اندوه و تب
چه غم از «کل قتی» و «مشدی رجب»

بخورد در غم و محنت غوطه
واقعا به به از این مشروطه!

باز یک شب در «مجلس» و ابود
چشم فرخنده مشروطیت
اثر خوشدلی و وجد و نشاط
دیدگان حالت مخصوصی داشت
میوه و شربت و شیرینی و شام
یک طرف صحبت تفریح و قمار
گوش را آنچه نوازش میداد
میزبان شخص شخیص «سردار»
توی این مجلس عالی، خالی
الغرض محفل شادی بخشی

گفت با هم قدمش آخر شب
گرز مشروطه ما غیر از جشن
چون از این بزوم و چراغان و سرور
گرز «آزادی» و «مشروطیت»
«قمین الدوله» و «نخوت دیوان»
شربت ماوشما در این جشن
لیک حفظ سنن ملی را
ما کجا، مجلس و مشروطه کجا
ما به مشروطه نداریم نیاز
تا که در عیش و خوشی غوطه وریم

مراهم و تشریفات انتخابات در ممالک مختلف دنیا

در ماداگاسکار بطریقه ابتکاری و با
مزایای اجرا میشود، بدین ترتیب
که یک ساعت به انتخابات مانده
عدهای از دوستان ورزشکار و صمیمی
شخصی که میخواهد وکیل بشود
مردم را باخته و شوخی (۱) درون
صفهای صندوق انتخابات هولمی
دهند و مدآهم ضمن گفتن لطمه های
خوشمنزه (۱) با پس گردنی واردنگی
به آنها حالی میکنند که بفلاتی رای
بده.

در جزیره سیسیل: اهالی
جزیره سیسیل خیالشان از پات
انتخابات راحت است زیرا
در این جزیره وکالت موروثی بوده
و پس از مرگ یکی از وکلا هیئت
ژوری جزیره بلافاصله پس ارشد
وکیل متوفی را بجای پدر بر کرسی
وکالت مینشانند و رفتن امور
مملکت را بدستش میسپارند.

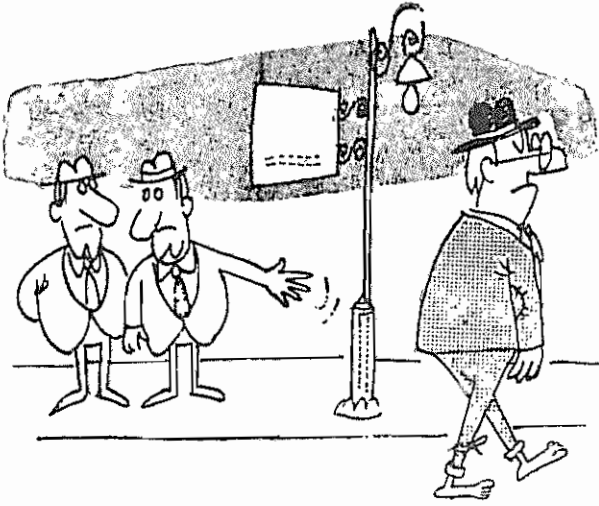
در ایران: در ایران برعکس
کشورهای فوق الذکر انتخابات هر
چهار سال به چهار سال با نظم و ترتیب
مخصوصی انجام میشود و بدون هیچ
شیله و پیله ای نمایندگان مردم
بدست خود مردم از نقاط دور و
نزدیک مملکت انتخاب شده و بلافاصله
فاصله به انجام خواسته های ملت
می پردازند و طریقه انتخابات نیز
بدین ترتیب است که یک نفر اصفهانی
صحیح النسب که پدرش شیرازی بوده
و مادرش و خودش در نیشابور زندگی
میکند یک دفعه سرازند و قاپرو
در می آورد.

پورپورخان

در گینه جدید: انتخابات
در گینه جدید بدین ترتیب اجرا
میشود که بمحض شیوع خبر انتخابات
یک عده دلال حرفه ای که آنها را
(Dalal man) مینامند پس از
گرفتن حق و حساب و پول چائی
سیاسی (۱) با هو و جنجال و خلاصه
هزار جور پدر سوخته بازی کسانی
را که اصلا صلاحیت وکیل بودن که
هیچی بقالی را هم ندارند بوکالت
میرسانند و بعداً نیز هر خورده -
فرمایشی که داشته باشند توسط آنها
انجام میدهند.

در نیوزلاند: در نیوزلاند
بر خلاف گینه جدید در زد و بندهای
انتخاباتی ابتدا کاری از دست دلالها
بر نمی آید زیرا بلدی (۱) نیوزلاند
از لحاظ دارا بودن سوپرو رفته
که از ارکان اصلی انتخابات میباشد
غنی است و افراد مزبور حاضرند
با خوردن یک شکم سیر «قیمه پلو»
که در نیوزلاند به «پلو قینه» معروف
است به هر کس و نا کسی که دلشان
بخواد رأی بدهند.

در آلمان: آلمان چون یک
کشور صنعتی میباشد پس از اینکه
برای تعیین نمایندگان از کلا رأی
گرفته شد نصفه های شب پیش از
قرائت یواشکی با چراغ بادی (۱)
چند نفر از تکنیسین های ورزیده را
با آچار و پیچ گوهی و مته و چکش
و گاز انبر می آورند و با شکستن
قفلهای صندوق حوزه مربوطه رأی را
طبق جدول (۱) عوض و بدل میکنند.
در ماداگاسکار: انتخابات



یارو پاره نه رو بین! یا از تیمارستان فرار کرده یا از مغازه کفاشی!

<p>گناه</p> <p>احمد - این مرد مکه چه گناه بزرگ و غیر قابل بخششی در حق مردم کرده که اینقدر توی اما مزاده ها و مقبره ها استغفار میکنند و ضجه میزنه؟</p> <p>محمود - به! نمیشناسیش؟ صاحب یکی از بزرگترین کارخونه های روغن نباتی سازیه که حالا از کار زشت خودش پشیمان شده ۱۱ اصفهان - صدیقه - رحیمزاده</p>	<p>مهمان ناخوانده!</p> <p>اوه، رفیق چرا دیروز بمن تکلفی یک نفر راهم یا خودت میآوری تا منم تهیه ناهار دو نفر را ببینم؟</p> <p>اختیار داری داداش! مکه در جواب دعوت تکلفم با کمال خرسندی خدمت میرسم این همون آقای «کمال خرسندی» دیکه!</p> <p>«کمال - خرسندی»</p>
--	--

نگاهداری باد ژوپون

خانهای گرامی شما میتوانید با بکار بستن دو دستور زیرین باد ژوپون خود را برای همیشه محفوظ نگاهدارید

۱- بمنظور اینکه باد ژوپون شما فروکش نکرده و خرج تازه ای روی دستتان نگذارد هر روز قبل از اجرای برنامه ولگردی به پمپ بادی محله تشریف برده و بادگیری کامل عیاری بفرمائید

۲- اگر ملاحظه فرمودید به سرعت سرسام آوری بساد ژوپون سرکار علیه در حال خالی شدن است بفوریت یک چسب و یک تلمبه دو چرخه خریداری نموده و نسبت به پنجر گرفتن ژوپونتان اقدام نمائید. مهندسخت

حساب صحیح!

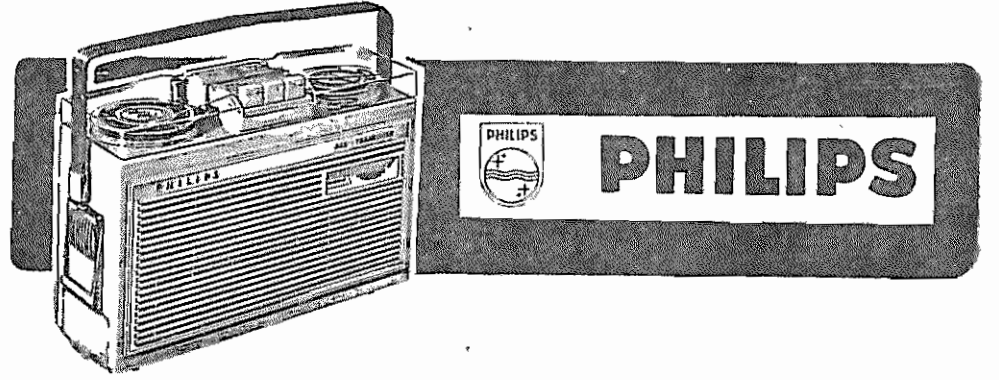
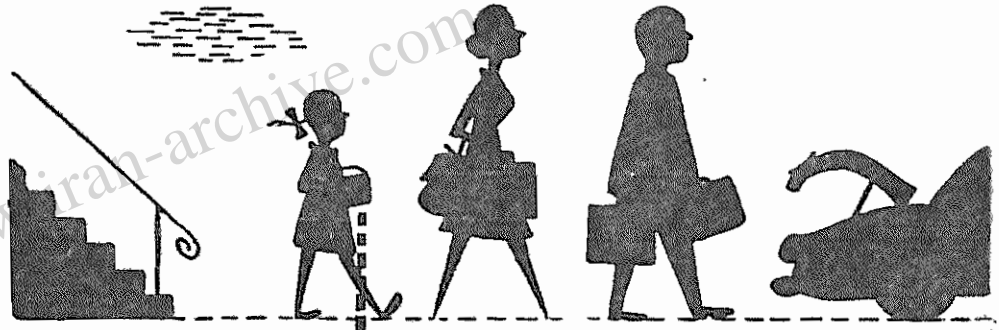
معلم از فرزند شیر فروش سوال کرد:

حسن بگو بینم این گاو شما چقدر شیر میدهد؟

حسن - هر روز ۹ لیتر شیر میدهد.

آموزگار - خوب این شیر را چه میکنید؟

حسن - سه لیتر آنرا برای مصرف خودمان بر میداریم و ده لیتر دیگر را هم ... میفروشیم! ..



عیش، شادی، گرسنگی، سیری، عیش، شاد و سنتور یا پیانو و چار رقص راگ و هولاهوپ و چاچا بچه های بزرگ و بی دندان نازنین و پری و افسانه فوفول و مشتی اکبر و کامبیز دورو نزدیک بستکان گرام همه را جمع کرد در یکجا «ضبط صوت فیلیپس» را بخری با دوام و قشنگ و ارزونه قدم آهسته از برای خرید

خاطرات جوانی و پیری نغمه دلنشین! مطرب و ساز شور و دشتی، بیات ترک و سه گای صدای ملوس فرزندان کامران و سعید و پروانه لحن گفتار دوستان عزیز همچنین حرف و صحبت اقوام میتوان اینهمه صدا و نوا بهر اینکار کافیه پیری! ضبط صوت فیلیپس، فراورونه حال پر خیز و رو تویی تردید



گرمانشاه :

اینهمه سرعت!
میخواهین اول بپنندن میخوانین
آخر اولی جان من بپنندن
در کرمانشاه پرونده ای بعلت
جمل چک در سال ۱۳۲۷ بدادگاه
رفت و روز گذشته یعنی پس از
چهارده سال که از این جریان
میگذشت متهمین به سه ماه زندان
محکوم شدند!

تهران :

رأس میگه والله!؟
از قول بنده خدمت طیاره ها
سلام برسانید و بفرمائید با باجون
ماهم آدمیم! والله بحضرت عباس
ماهم شهبامیخواهیم بخوا ایم اینقدر
نصف شب که میشه قارو قور نکنین!
اگر مرد هستید یکشب هم از شمال
شهر پرواز کنید و میلیونرها را از
خواب بیدار کنید تا حقوق را کف
دستتون بذارن!؟

استوار امیر خداداده

لشت نشاء :

ما «سقمون» سیاه است!
در مورد نبودن سیکل دوم
متوسطه (پسرانه و دخترانه) در
لشت نشاء آنقدر مطلب نوشته ایم
که دیگه خجالت می کشیم چیزی
بنویسیم! این شعرو بخونین ببینین
چیزی سرد میارین!؟
بچه های لشت نشاء

صبحا با شلوار سیا
میرن تو کوچمخا کبازی
با بچه های ناز نازی!
آخه چه کنن چکار کنن
واسه کی هوار کنن!؟
یک دبیرستان ندارن
یک کودکیستان ندارن
بچه کوچیکا بیمارن
بچه بزرگا بی کارن
با با ننه شون کار ندارن
چیزی توانبار ندارن!
خدا ذلیلشون کنه اگر یک فکری
واسه بچه های لشت نشاء نکنند!؟
فیلسوف نماینده توفیق

سالیکنش:

الیتما توم!؟
عده ای از دوچرخه سواران
و ماشین سواران و گاری سواران
و پیاده سواران! بدفتر روزنامه
آمده ضمن چیغ و ویغ فراوان
فرمودند جاده بین گنبد گاوس و
گالیکش آنقدر خراب است که آدم
دل ضعه میگیرد! حالا امروز
هیچی فراهم هیچی ولی اگر تا پس

دست بالای دست

تقی : آصفی

نگردد بچه اش در امتحان رد
همیشه دست او بالای دست است
بچز شیون ندارد صادراتی
بکامش تلخ بی شک طعم قند است
بود روزش بمانند شب تار
به پیش خلق رویش همچو قیر است
خورد بر فرق ملت تیشه او
بود در کله او جای میخ، سنگ
بکن یاد از یزیدو شعر، آری
اگر آن شخص جزو مالکین است
حسابش با کرام الکاتبین است

کسی کاور است شغلی پردرآمد
اگر آن شخص اهل بند و بست است
اگر او را نباشد پول و پارتی
اگر در کشور ما کارمند است
اگر باشد در این ویرانه بیگار
اگر در کشور ایران وزیر است
اگر باشد وکالت پیشه او
اگر باشد هم در رأس خرچنگ
اگر باشد مدیر آبیاری



میخواوم برم دست وزیر بشم - مکه بیکاری!؟

باج سبیل

طبق تصویرنامه جدید قرار
شده است برای ساختن جاده
جدید کرج از اتو مبیلهای سواری
۲۰ ریال و هاری ۵۰ ریال باج
راه بگیرند حالا که عقلای قوم
بهترین راه تأمین بودجه و معارج
کارهای ضروری و غیر ضروری
شان را گرفتن «باج» تشخیص
داده اند ما هم به پیروی از این
اقدامات باج گیرانه، گرفتن باج
های ضروری تر زیر را بدولت یاد
آوری میکنیم .

چون اداره آب تهران
آنطور که ادعا میکند از فروختن
آب سلم الله رودخانه مردم ضرر
میکند پیشنهاد میشود از تمام
اشخاصیکه از خیابان پلوار عبور
میکند اعم از نریشه یا مادینه، از
آنها یک جارتون بد نشان سالمست
هر نفر ۵۰ ریال و از آنها یک داری

فردا این جاده رو اسفالت نکنن
آنوقت هیچی دیگه!؟
«خسروی نماینده توفیق»
آبادان :

۲۰ سالت که ما تقاضای
استخر کرده ایم ۵ سال پیش یک
پدر بیامرز از طرف بی تربیت بدنی
آمد مقداری زمین را گود کرد
مقداری پول ما را خورد و رفت و
اکنون آن گودال محل رفع حاجت
مردم ستم دیده است!

شاهپوری

داخل آب خوراکی ما گاهی
میکر بھائی به زرگی یک هندوانه!
و گاهی بکوچکی یک قورباغه دیده
میشود! خدا حافظ!

غلامعلی

اراک :

هتل بی شکوه! خرم

مسافرینی که وارد اراک می-
شوند خاطرات بسیار جالبی از
مهما نخانه «خرم» که متأسفانه در
اراک بی رقیب و یکه تاز است با خود
میبرند .
در موقع ورود به مهما نخانه ،
مدیر کار کشته آن با کج خلقی خاص
و صدای عرب آور خود شما خیر مقدم
میکوید . منظره عمومی مهما نخانه
با دیوارهای مخروبه ، زیلوهای
پاره و اتاقهایی که بی شباهت بسلول
زندان نیست ، خاطر ما بتهیه باستان را
در انسان زنده میکند ، غذاهای این-
مهما نخانه که با اسلوب خاص و منحصر
بفرد تهیه میشود ، با وجود گرانی
قیمت ، بعلت سوء هاضمه شدیدی که
ایجاد میکند ، مهیمان گرمی را
از هر نوع خوردنی و آشامیدنی محروم
میسازد و توفیق صرفه جوئی اجباری
را نصیب آنها میکند . در مورد خواب
مسافرین هم سیستم ابتکاری هتل
کاملارعا پت شده است . رنگ ملافه ها
بعلت تمیزی فوق العاده (۱) کاملاً
تغییر کرده و مسافرین محترم می
توانند برای رفع سرگرمی (۱) پیدا
کردن رنگ اصلی آنها را بسابقه
بگذارند .

علاوه بر تمام این مزایا ، این
مهما نخانه بی نظیر که بمنزله «گران
هتل» اراک محسوب میشود از یک
لحاظ به هتل های دیگر برتری دارد
و آن از لحاظ «قیمت» است!
«پهلویون پنجه»

چشمهای آپچکو و شکم آب آورده
و دهن آب افتاده و دندان آسبه
کرده هستند هر يك مبلغ ۱۰۰
ریال باج آب گرفته شود!
- از تمام کسانی که در
جنوب شهر رفت و آمد میکنند
چه ریز چه درشت نفری ۳۰ ریال
برای اجاره کردن ماشین آب پاش
باج گردو خاک گرفته شود
- از تمام کسانی که آفتاب
رومیشینند و جانورهای پیراهن و
زیرشلواریشان را «میچورند»
برای خرید ۱۰۰ نفری ۱۰
ریال باج آفتاب گرفته شود
- از کسانی که جلو در
مریضخانه های دولتی بعلت نبودن
جا و دوا و دکتر رو بقبله دراز
کشیده اند مبلغی (اینجا دیگر
پسته با تصاف خود دولت) است بعنوان

باج مرض گرفته شود
- از تمام بیکارها اعم
از دیپلمه و لیسانسیه و غیر دیپلمه و
غیر لیسانسیه نفری ۴۵۰ ریال
(پول یک جفت کفش تخت مقوایی)
باج غازجرانی بگیرند
- از صف آرایان و
چشم برهان اتوبوس شرکت زائد
هر يك بکمن روغن انسانی یا حیوانی
(چون ممکن است در اثر انتظار
زیاد خلق و خوی انسانیشون از
دست داده باشند) بعنوان «باج
صف» گرفته شود .
امید است! که با بکار بستن
پیشنهادات و نظرات اصلاحی بی-
شیله بیله ماگره از کار بودجه و
غیر بودجه دولت و ملت هر دو باز
شود - آمین یارب العالمین .

این جیگول ما بھا
سوسول - باور کن از پس پول
بنزین دادم نزدیکه ورشکست بشم .
فوقول - حقاً مکه اتومبیلی
رسیده ؟
سوسول - نه بابا ، یه فندک
خریدم !



بعضی ها داغشو دوست دارن!؟

مرد - عزیزم مدتیه نسبت بمن سرد شده ای
زن - آگه داغشو دوست داری برومولن روزها
بطوریکه خصوصی از مولن روزها کسب اطلاع کرده ایم فیلم
«بعضی ها داغشو دوست دارن» بهترین فیلم هنرپیشه سکسی مرحومه
منفوره مارلین مونرو است با وجودیکه سالنهای مولن روزها سردترین
محل در تهران است ، موقعیکه بدیدن این فیلم داغ میروید حتی المقدور
لباس کم بپوشید و از بردن پنکه و بادبزن حصیری و سایر وسائل خنک
کننده غفلت نکنید!



یومبو YUMBO

«نان گندم بهتر از نان جو است»
خرزبه شیرین تر از هر گمواست
بیسکویت خیلی فراوانه ولی
کی بمثل بیسکویت یومبو است
یومبو یعنی بیسکویت خوشمزه
بهترین محصول دنیای نو است
بهر خوردن بهترین نوع غذاست
بهر هدیه کردن عالی کاو است
نان یومبو - فرمول ایتالیا
قوتش همچون تفنگ بر نواست
هر که دارد مثل من عقل و خرد
«یومبو ایتالیائی» میخورد
محصولات کارخانجات یومبو
توسط متخصصین ایتالیائی در ایران
تهیه میشود .

استاندار خوزستان گفت: بیکاری در شمال شرقی خوزستان مشکل بزرگی شده است «کیهان»

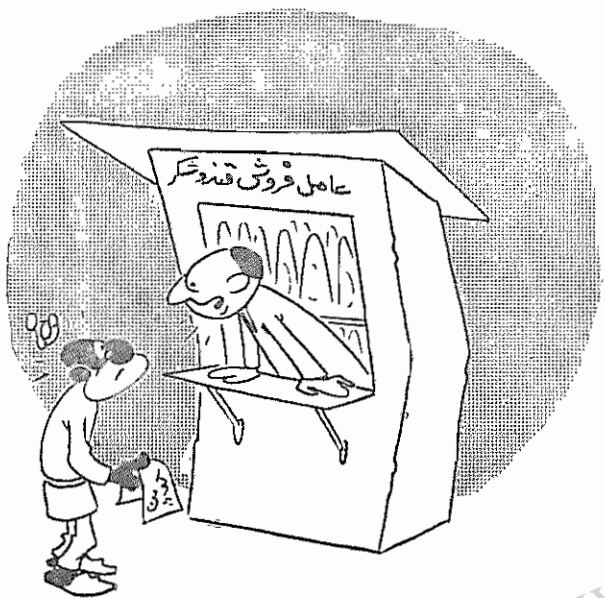
توله خرس

آدرس دقیق محل

آن شنیدم جناب استاندار گفته اندر شمال شرقی ما کشته مشکل بلای بیکاری لابد حالا جناب خواننده بنده هم با نشانی کامل آن محل واقعتاً از مشرق در حدود ۱۲ درجه از جنوباً ز عرض جغرافی! حد غریبش تا مدار چهل حد و مرز شمالیش محدود بله، آنجا که کار نایابست کر که جغرافیات کامل نیست

نکنه جالبی نموده بیان (یعنی اندر شمال خوزستان) چه بلایی که گفتمش نتوان پرسى ازمن کیجاست همچو مکان آن مکان را کنم برات عیان بغل دست کشور افغان شرق آن کشته وصل پاکستان وصل دریای هند و هم عمان به عراقست وصل و با ترکان! کشته از ازبکان و روستان!! هست در آن محل، برادران! کن نگاهی به نقشه‌ای ز جهان

قند و شکر کوپنی شد



کاکا... چرا قند و شکر اندر گرو نه؟ عامل فروش - این حرفها بتونیومده، باندازه کو پشت حرف بزنی!

۱۲۵ هزار تومان دزهی کرد.
- پس، بالاخره او را هم بیازی گرفتید!
۲۵ هزار تومان آنرا صرف مشروب و کثافتکارهای رفقای خود کرد.
- چه اطلاعات دقیقی دارین؟
مثلاً اینکه قدم بقدم همراه بابا بودین؟
- عده دیگری با آنکه دیدند هرچه توصیه می‌آوردند من قبول نمیکنم بازهم از رون رفتند.
- از ن دیگه کی بوده که جلو شما هم از رون رفته؟
- کمانی که مقامات بزرگ شهرداری، اشغال کردند سوادشان دریلم ولی ما لوماشان صفر بود - اینو مابیش پیش میدونستیم و میدونیم.

(بقیه میون کلا، تون شکر)
- ولسی وقتی یک سپور میتواند جلوی یک ساختمان عظیم را بگیرد این مشکلات حل شده‌ی است.
- وقتی میتونه یک صندوق را پر کنه که بهتره!
- حتی پنج نفر از بین شما، طلب را راست بمن نگفته است.
- کمال همنشین در ایشان اثر کرده
- هیچ میزی صاحب امتیاز نیست مگر اینکه پشت آن میز تصمیمانی بنفع مردم گرفته شود.
- چه حرفهای قشنگه قشنگی!
- و متأسفانه پشت هیچ میزی تصمیم بنفع مردم گرفته نشده.
- اکه بنفع مردم کار میکرد که دیگه دستش بمیز بند نمیشد!
- شخصی گفت بخاطرس درستی بیکار مانده‌ام او را سرکار گذاشتم فوراً از جاده درستی خارج شد.
- خواهی نشوی رسوا - هم رنگ جماعت شو!
- جوانی گفت چرا ما را بیازی نمیگیرید؟ وقتی سر کارش گذاشتم

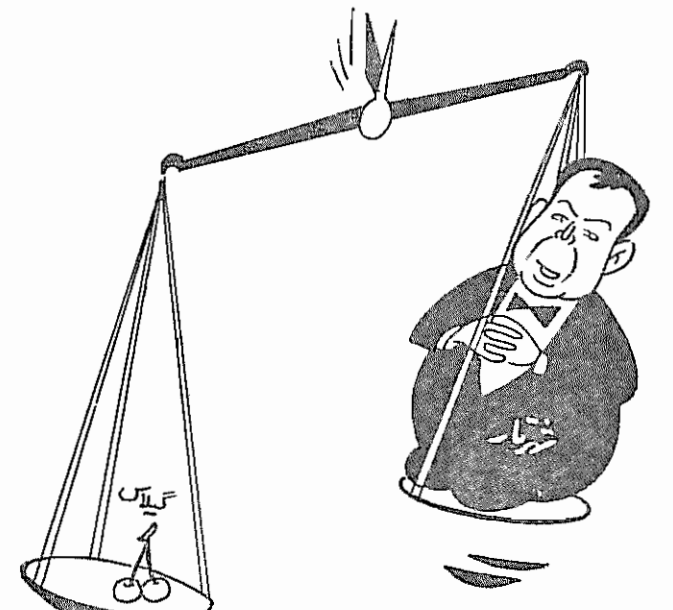
عربی قرص و محکم!

البلدیة!

... و سئلواک اغلب الخواندگان العزیز فی اینجا و آنجا من العبد الحقیر اعنی اینجانب میرزا اکبر المتخلص به بی پیر که انا جمیعاً اسمعون و یقرئون بیانات الجناب الخنیسی الملقب بشهر دار السواد الاعظم الپایتخت که فی اجتماع الرؤساء والاعضاء والکارمندان والکارکنان الیلدی قال: «جمیعنا سارقون و الکاذبون و روسیاهون و عموماً شبیه البوقلمون»

احال قلبما که ما هو العقیدت الجنابعالی فی این خصوص و آیا مع البیانات الاحمد الخنیسی موافقون یا لاموافقون (یعنی مخالفون؟!)
و اما المسکین التاجیز کمثل البویج فی داخل سیتی موزیر عرضون بمحضر شریف الحضرات الرفقاء و الدوستان که حقیر الداعی کاملاً مع البیانات النفیس الخنیسی صد در صد موافق بل بمقیدت المخلص اصولا کلمات الحضرت ایشان مع الجہاتی نارسائون و ناقصون و لاروشنون ولا واضحون و اگر حکم شود که توی بلدیہ مست گیرون، لا علاج هر که هست گیرون!!
فی داخل بلدیة التهرانی بجمعون تعداد زیادی دراز والکوتاه الخود خواه والجاهل مع المختصری عاقل که ان العاقلون همیشه مختصرون والسارقون همیشه مفصلون. و بهر حال هذا الافراد غالباً فاقد السواد ولی واجد العایة وقاحت ومدعیون مسند الوجاهت و مسج الیکدیگر شب‌روزی بجمعون که فرمود:
« الخیمةا للخیمةین! »

و فی هذا البلدیة العظیمه هذا الافراد جمیعاً کمثل المیکرب الوبائی والسیفلیس دائماً یشغل بالکلاشی والقالشی و لقت و لیس و الگوشت المجانی والمیوه والنان واللبنیات الرایگان مطالبون والحق وحساب آخذون.
ان الیلدیةئی که این جویری فی آب درآید معلومون که اوضاع دیار التهران چه جورون و قرین الپرشانی والشلوغون و فی هر گوشه‌ئی سازی دلنگه دلمگون و ساکنان الپایتخت جمیعاً عصبیانون و بهذا - البساط لعنتون و نفرینون و ارزاق الخلابی یلعبون الیدون این و از ن و نرخ الاجناس فی هر دقیقه والثانیة من الزمین الی آسمان سر گردون ولانابتون و بکی نامیزون الی آنجا که حتی رئیس البلدیة هم آخونالون وتوی دالون یا داخل سالون بعض الحقایق را عربون و یقولون که همگی سارقون و کاذبون و نامردون قنبارک الله احسن الخالقین که فرمایش فرمود: «السارقون! السارقون!!» ... اولئك الیلدیة فی تهرون ... یا حق!! صلوات ختم کن.



مراسم توزین آقا خان سبیلاتی

هفته گذشته نظریه‌هاییکه شهرتار «جوان» و «فعال» نرمدت دوسال اخیر در تنظیم و تنظیف شهر و توسط خیابانها و تنبیه کرانفروشها و تخفیف قیمتها و فراوان کردن تره بار و خواربار و خشکبار و اسفالت جنوب شهر و غرس اشجار و پاک کردن آنها را و رفع اطفارا و برهیز کردن از ساختن طومار و تمشیت امور ذغال و تربیت سپور حلال و عرضه کردن گوشت ارزان، پوست ارزان، نان ارزان، آب ارزان، پیاز ارزان، میوه ارزان، کیوه ارزان، سنگه ارزان، چوب ارزان، کوفت ارزان، مرگه ارزان، و غیره و غیره (بیری یسرا! با این نفس بلندت)، اهالی قدر شناس تهرانی و حومه بچشم همچشمی طرفداران آقا خان محلاتی طی مراسم با شکوهی حلول! سوین سال ریاست ایشان در کوچه پشت شیرتاری جشن گرفتند و چون شنیده بودند که طرفداران آقا خان، پیشوای خود را در ترازو میگذارند و هموزنش طلا و جواهر و الماس با و هدیه میکنند لذا بتقلید از طرفداران آقا خان تصمیم گرفتند که جناب شهرتار را در ترازو بگذارند و هدایائی صد البته، هزار البته ارزنده تر و قیمتی تر از طلا و جواهر و الماس ایشان پیشکش کنند بهمین دلیل وقتیکه جناب شهرتار در ترازو گذاشته شد عده‌ای عقیده داشتند که هدایا را از کوجه فرنگی انتخاب کنند ولی عده‌ای دیگر پیاز را قیمتی تر میدانستند و عده‌ای هم جواهرهای سبب قندک را آماده کرده بودند و دسته‌ای هم زردآلو و خیار را قیمتی تر میدانستند و چون گردانندگان جشن نظم جلسه را در حال مختل شدن و جناب شهرتار را در ترازو سرگردان دیدند با پا در میانی خود موضوع را حل کرده و باتفاق آراء تصمیم گرفته شد که هموزن ایشان کیلاس دور شهری پیشکش کنند و بلافاصله سبب کیلاسه‌ای یک دست و کراپها در کفه ترازو «گوت» شد و بلافاصله پس از مراسم توزین بسته بندی شده و برسم تحفه ایشان تقدیم گردید و در پایان هم برای حسن ختام جلسه و زنده نگهداشتن خاطر خدمت ایشان مراسم نامگذاری بعمل آمد و باتفاق آراء نام نامی «آقا خان سبیلاتی» ایشان داده شد که «از مزایای قانونی آن بهره مند گردند!». ضمناً دو عدد هندوانه درشت نیشابوری که بطرز زیبایی منبت کاری شده بود از طرف ساکنان شمال شهر، زیر بغل ایشان گذاشته شد و سپس مراسم جشن، باشکوه خاصی در میان هلهله اهالی قدر شناس تهرانی پایان رسید.

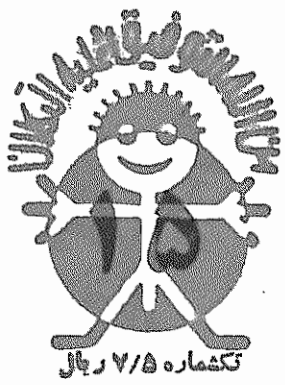
علت سیاهی نان

عده‌ای از خوانندگان روزنامه از ما سؤال کرده‌اند که چرا اخیراً نانهای سنکک و نافتون و لواش تا این حد «سیاه» و غیره کول شده‌اند؟ در جواب این عده از خوانندگان یادآور میشویم که چون اقدامات مسئولین امور برای بهبود وضع نان چه از نظر قیمت و چه از نظر جنس در یکی دو ماه اخیر بیجائی نرسیده لذا آورده‌های بیگناه «یه راه کمکی» دچار خجلت و «روسیاهی» شده و این روسیاهی بصورت «سیاه بودن» رنگ نان تجلی کرده است!

تعمیر!	جواب «مسأله» برای ریاضی دانها،
«سازمان غله و نان تغییر می کند»	... اصلاً از اون دماغ کنده تون معلوم بود نمی‌تونین جواب بدین و برقی میانین دنبال جوابش. خوب مرد حسابی اینکه کاری نداره باید مخبر جش از صورتش بزرگتر باشه دیگه. آمریکایا: حسین احیاء
«اطلاعات»	
تغییر کرد	
«توفیق»	

توفیق

مدرس: شادروان توفیق
صاحب‌نظر: میرزا توفیق
جای اداره: خیابان آستان قدس
تلفن: ۳۹۶۷۳۰
چاپخانه: بلخ پارسا



شماره هفتم مجله نگاه

توینیدا ماهانه

منتشر شد

در سراسر کشور بقیعت ۱۰ ریال از روزنامه فروشها بخیرید
و مکانها بشنیدید



شماره ۱۵ پنجشنبه ۲۷ تیر ماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

توفیق روزگار است تا دستم خراب نشود و جمعیت بسته نماند، نقل و قیمت بر مطالب در جلالیه، راهپو و توینیدیه برفی ذکر آنست ممنوع است

شهردار تهران بروسای ادارات و کارمندان شهرداری گفت: «بپاییم از تمام کارهایی که در گذشته کرده ایم توبه کنیم»



کاکا: مژ و گانه، که گم به عاید شد! عابد و زاهد و مسلمانان!